

از کوزه همان تراود که در اوست

(بخش اول)

نوشته: ا. انیس

جون 2004

"از کوزه همان تراود که در اوست" پاسخی میباشد به اظهاراتی که به امضای هیئت تحریر نشریه 7 اکتوبر - شماره دوم، زیر عنوان "صحبتی با قطب نما نویس" به نشر رسیده است. صحبت هیئت تحریر نشریه مزبور، بقول خودشان با قطب نما نویس(!؟)، ظاهراً پیرامون دو موضوعیست که در "قطب نما" شماره اول به عناوین "یادداشتی پیرامون یک انتقاد اصولی" و "نقدی بر دیدگاه ضد امپریالیستی هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)" چاپ شده اند. "صحبتی با قطب نما نویس" به معنای واقعی کلمه، تلاشی است بیهوده و بسیار ناشیانه برای سرپوش گذاری بر عملکردهای انحرافی و انحلال گرایانه ای که انشعاب در "جبهه ..." ماحصل منطقی شان میباشد.

البته تردیدی نمیتوان داشت که صحبت و تبادل نظر، بحث و جدل، تضاد و بالآخره نقد و مناظره در هر مورد و مسئله ای، چه بسا پیرامون مسایل سیاست انقلابی، یک امر بدیهی و یک ضرورت اجتناب ناپذیر میباشد. بنأسی از همین درک و ضرورت است که "قطب نما" مسئله بحث، جدل و انتقاد را که یک اصل اساسی در تکامل اشیاء و پدیده ها میباشد، بعنوان یکی از بنیادی ترین شاخص های تبیین کننده سیاست نشراتی خود دانسته، طوریکه با گنجانیدن همین نکته در یک ستون همیشگی، میخواهد که بدینوسیله ضمن تأکید بر ضرورت انتقاد، همچنان دعوت خود از خوانندگان را برای کاربرد عملی این سلاح مبارزاتی، پیوسته تجدید نماید.

به باور ما، چنانچه مبرهن هم ساخته ایم، از تضاد و اصطکاک افکار و کاوش در اعماق واقعیت هاست که نور حقیقت تجلی می یابد و ...

با این وجود اما، خاطر نشان باید ساخت که هر "صحبت" و هر اظهار نظری را، آنچنان که ما استنباط می نماییم، نمیتوان و نباید انتقاد یا دقیقتر بگوئیم نقد نامید.

میان نقد بمثابه یک عنصر اساسی بررسی واقعیت جهت دسترسی به حقیقت، و یک ابزار اساسی برای اصلاح، تغییر و تکامل، و میان یک اظهار نظر اغواگرانه، یک صحبت عامیانه و یک اتهام و برجسپ، خط تمایز قرمزی وجود دارد که به هیچ معیاری نمیشود از آن تخطی نموده یا آنرا مخدوش گردانید. البته در خود متن، باردیگر به این موضوع برخوایم گشت.

در اینجا اما، برای نشان دادن مرز میان صحبت عامیانه و نقد علمی، گذشته از همه میشود که به خود موضوع مورد بحث، یعنی به "صحبت ..." هیئت تحریر 7 اکتوبر، و نوشته مورد نظر در "قطب نما" شماره اول بعنوان "نقدی بر دیدگاه ضد امپریالیستی هواداران ..." بمثابه یک نمونه ابژکتیف و گویا برای قضاوت، بسنده کرد.

نیازی نیست که به مجموعه مقالات "قطب نما"، و یا هم دورتر رفته و به نوشته های نگارنده مراجعه شود. با صراحت باید اذعان داشت که اگر پای خوانندگان و قضاوت شان در میان نبود، ارزش آنرا نداشت که یک سطری هم برای هیئت تحریر 7 اکتوبر بنویسیم، زیرا گذشته از اینکه "صحبت ... " شان، چه از نظر شکل و چه مضمون، در یک سطح فوق العاده نازلی قرار دارد، باید گفت که ما تا ایندم، بقدر کفایت برای اینان گفته و نوشته ایم و از آنجمله میباشد سند 109 صفحه ای "ادعا ها و واقعیت ها" نوشته ا. انیس، که نه تنها یک نمونه عملی از نقد و بررسی را بدست میدهد، بلکه همچنان خواننده علاقمند را، بطور زنده و مستند به عمق قضا یا و خاستگاه اصلی اختلاف بویژه با آن دو تن از اعضای سابق "جبهه ... " رهنمون میگردد که اینک در پشت نام "هیئت تحریر 7 اکتوبر" خود را پنهان نموده اند.

همینجا باید قید نمایم که ما در ادامه گفتار پیرامون "صحبت ... " همین دو عضو سابق، از عبارت مخاطبین ما و از ضمائر اشاره مثل آنها و اینان ... استفاده خواهیم کرد، چون مخاطبین ما، در پای "صحبت ... " خویش، امضای مشخصی نکرده اند.

باری، گفتنی های ما با اینان از "قطب نما" شروع نمیشود؛ سرخ این کلاوه در جای دیگرست، و کارنامه های "درخشان" این حضرات، دیگر اعجابی هم بر نمی انگیزد!

آنها که زمانی در کنار ما در "جبهه ... " حضور داشتند، با کارنامه های ماندگارشان که اصول و موازین سیاست انقلابی را تخطئه می نمایند؛ با پشت کردن به سنت مبارزه درونی، که اصل مبارزه طبقاتی در همه زمینه ها و چه بسا در یک تشکل مبارز دموکراتیک از قماش "جبهه ... " بدان تمکین می نماید؛ و بالاخره با فرار از سنگر، که ما به همه دلایل متذکره، آنرا گران آمدن بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بر ایشان، تعبیر نموده ایم ... عملا تمام حجت کرده اند.

اما آنها این قضاوت ما را که بدوا و بطور علنی رسمی، در همان اعلامیه سیاسی چهار صفحه ای بتاریخ 23 نوامبر 2002 تصویب و انتشار یافت، اینک در نشریه 7 اکتوبر، اتهام و برجسپ خوانده اند و نه بیان حقیقت!

عنوان "از کوزه همان تراود که در اوست" اسمی میباشد با مسمی که مصداق عملی خود را در همین اظهاریه ایشان نشان میدهد؛ انتظار دیگری هم نمی رفت که از کوزه مخاطبین آزموده شده ما، چیز دیگری بتراود!

حق با کیست؟ کی ها راست می گویند و چه کسانی واقعا برجسپ می زنند؟ مبانی اثبات حقیقت در تئوری و پراتیک چیست، و مدارک و براهین آن کدام اند؟

موضع "قطب نما" در قبال (هجاما) چه بوده، و مخاطبین ما در 7 اکتوبر، از آن چگونه استنباط نموده اند؟ ...

"از کوزه همان تراود که در اوست" در اینجا میکوشد که عمدتا به همچو سؤالاتی پاسخ داده، و قضاوت را هم، به خوانندگان واگذارد. لازمه یک قضاوت همه جانبه و منصفانه، البته برعلاوه "7 اکتوبر" و نوشته های مورد نظر در "قطب نما"، همچنان مطالعه باقی اسناد و مدارکی میباشد که در خود متن و در ارتباط با موضوعات مورد نقاش، به آنها اشاره خواهد شد.

"از کوزه همان تراود که در اوست" صحبت مخاطبین ما در 7 اکتوبر را که متضمن اظهاراتی پیرامون دو موضوع متفاوت میباشد، بناگیز به دو بخش تقسیم، و بنابراین هرکدام را بطور مستقل و جداگانه ای مورد مذاقه قرار میدهد:

بخش اول ناظر بر مسایل درونی "جبهه ... " در زمانی که آنها عضویتش را داشتند میباشد؛ "از کوزه همان تراود که در اوست" اینک با همین بخش، آغاز نموده است.

بخش دوم "از کوزه همان تراود که در اوست" مختص به ارزیابی موضع "قطب نما" در قبال (هجاما) و استنباط مخاطبین ما از آن میباشد، که نشر آن، به شماره آینده موکول میگردد.

افزون برآن، نوشته های تازه و آماده دیگری هم پیرامون روده درازی های مخاطبین خویش در 7 اکتوبر و اظهار نظرهای کسانی دیگر هم داریم، که نشر شانرا بدلیل تراکم مطالب این شماره، به ناچار می بایست به شماره آینده "قطب نما" و نشریه احتمالی دیگر "جبهه ... " موکول کرد.

البته ممکن بود که بجای ارزیابی یک "صحبت معمولی"، صفحات "قطب نما" را به دیگر مسایل بسیار مبرم و ارزشمندی اختصاص می دادیم؛ مگر در آنصورت آمادگی ما برای شنیدن اظهار نظر ها، پیشنهادات ... و درخواست ما از خوانندگان برای انتقاد مواضع "قطب نما" نقض میگردد.

زمانی مخاطبین ما، پا را از گلیم خویش فراتر گذاشته و بما گویا اندرز داده بودند که نباید در بیان افکار و نظرات خویش واهمه داشت! ما این "اندرز" را در همان زمان هم، با جان و دل پذیرفته و اینک بازهم، بر وفق آن عمل نمودیم!

جدا امکان داشت که پاسخ مخاطبین خویش را در چند سطر ارائه میکردیم؛ یعنی اعترافات شانرا با جملات و عبارات خودشان نقل کرده و بنابراین، مسئله را انجام یافته تلقی می نمودیم. اما در آنصورت نمی شد، دیگر مدعی تحلیل، ارزیابی و نقد به هدف شناسایی حقیقت و آنهم در خدمت اصلاح، تغییر و تکامل گردید.

باری، اگر قرار باشد که به شیوه مخاطبین عمل نه نماییم، راه دیگری جز بحث، تحلیل و نقد در امر مبارزه باقی نمی ماند؛ و این آن شیوه، وسیله و محملی است که "قطب نما" خودش را بدان متعهد میداند، اگر بنا باشد که واقعا قطب نما، و زبان گویای هر فرد آزادیخواه و انقلابی گردد.

خلاصه از آنجاییکه ما به اصلاح، تغییر و تکامل باور داشته و بقدر توان برایش خواهیم رزمید، شاید مخاطبین ما بالاخره از خر دجال - از کاربرد این عبارت معذرت می خواهیم - و مرکب لجاجت پایین جسته، به واقعیت خشن و حقیقت هرچند تلخ تمکین نموده و در نتیجه، "صراط المستقیم" را گزینه خویش سازند!

"از کوزه همان تراود که در اوست" بر یک چنین زمینه، و برای تحقق اهدافی از این قبیل، نگارش یافته است.

درآمدی بر موضوع

"صحبت" مخاطبین ما بقول خودشان با "قطب نما نویس"، چنانچه تذکار یافت، يك صحبت بسیار معمولی، و يك اظهار نظر عامیانه و مبتذل میباشد و نه بیش؛ مخاطبینی که هنوز قواعد "صحبت" را فرا نگرفته اند، فقط کوشیده اند که قلم را با کاغذ آشنا ساخته و بدینسان مشق تحریر نمایند؛ عجب کوششی رهگشا و چه صحبتی بلیغ و جاندار!

آری، افراد شناخته شده ای که در پشت نام هیئت تحریر خود را پنهان نموده و جرأت امضای خود شانرا در پای اظهاریه شان نداشته اند، هیچ ضرورتی را برای توضیح و تشریح پیش زمینه های موضوع مورد

مناقشه نمی بینند، توگویی که فعل و انفعالات سیاسی، جدا از دیگر رویداد های و پدیده های اجتماعی و بنابراین فارغ از هر نوع قانونمندی ای باشند!

آنها اصل علیت را که عام و ذاتی همه اشیا و پدیده هاست، مثلیکه قبول نداشته باشند، زیرا ما قبلا هم، بخصوص در نوشته « ادعا ها و واقعیت ها » ایشان را بخاطر عدم رعایت همین اصل، سرزنش نموده ایم که باز هم طرفی بدان نبسته اند! یا اینکه برعکس، آنها در حرف همه را قبول داشته، ولی در بر قراری رابطه میان حرف و عمل عاجز، و یا هم بدتر از همه، از کاربرد آن، بویژه آنجاییکه منافع شان اقتضا نماید، عامدانه طفره میروند!

علت هرچه باشد، ولی چشم پوشی از روابط متقابل میان پدیده ها، نادیده انگاشتن پل ارتباطی میان علت و معلول، انگیزه و نتیجه ... نمایانگر بینش، منطق و شیوه عمل متافیزیکی میباشد که با اتکا بدان، نمیتوان بر هستی یک پدیده تدقیق کرد، علل آشکار و نهانی آنرا کشف نمود، ماحصل تحقیق خود را دوباره در بوته آزمون پراتیک تجربه و به اثبات رسانیده و بر این مبنای، سرانجام قانونمندی وقوع، تغییر، تحول و تکامل همان پدیده را تدوین نمود. برای اینکار شاق در پروسه شناخت، بر علاوه آگاهی و اطلاع بمفهوم عام، دانش دیالکتیک و قابلیت کاربرد خلاقانه آن در عمل، لازمی میباشد که اصل علیت، یک رکن اساسی و تفکیک ناپذیر آنست.

باری، ما مخاطبین خود را بدین مناسبت قبلا سرزنش نموده و بازهم سرزنش می نماییم؛ آنها در « صحبتی با قطب نما نویس » بخوانندگان توضیح نمی دهند که چرا کسانی بر ایشان برجسپ و اتهام می زنند؟ آخر همان به اصطلاح اتهام و برجسپ عنوان شده باید از خود دلیل و دلایلی داشته باشد که این حضرات همه را مسکوت گذاشته و نمی خواهند فاش شود! چه بی هیچ دلیل و بدون علت و انگیزه ای، نمی شود که بر کسی تهمت زد؟

آنها برای روشن نمودن برجسپ های دیگران و بطلان شان، هیچ دلیل و برهان و هیچ مدرک و سند اثباتی ارائه نمی کنند!

اینان چگونه مبارزینی هستند که برای اثبات حقانیت ادعای خویش و تخطئه اتهام دیگران، هیچگونه استدلال علمی و منطقی نمی نمایند؟! خوانندگان، یعنی آنانیکه ناظر عینی رویداد ها نبوده اند، بدون کدام مدرک ملموس و بدون استدلال علمی و منطقی، چطور و چگونه باید قادر گردند تا برجسپ را از واقعیت تشخیص داده و سرانجام قضاوت نمایند؟ ...

با یک چنین شیوه نگرش و عمل که نمیتوان به تتبع و تفحص در واقعیت پرداخت؛ با چنین شیوه ای نمی شود هیچ رویداد و پدیده ای را تحلیل و بررسی کرد؛ با یک چنین شیوه ای ممکن نیست که بلاخره حقیقت امور را شناخته و بر مبنای یک درک و شناخت عینی و مستدل، به قضاوت رسیده و حکم خویش را صادر نمود.

با همه این ملاحظات بسیار اساسی، چنانچه میرهن است، مخاطبین ما یا اصلا آشنایی نداشته و در نتیجه معذور میباشند، و یا اینکه بدلالی که در این مقال بدان خواهیم پرداخت، به شیوه تفکر علمی و عمل اصولی واقعی نگذارد و بیهوده میکوشند که آفتاب را با دو انگشت پنهان نمایند! پس ادعای مبنی بر اتهام و برجسپ توسط ایشان، که بازهم البته با ارائه فاکت و مدرک، بطلان آنرا ثابت خواهیم کرد، فاقد هرگونه پایه عینی و موضوعیت علمی میباشد.

بتأسی از همه این ملاحظات، و برای اینکه خواننده علاقمند بموضوع، بلاخره بتواند قضاوت نماید که حق با کیست؛ و برای اینکه جدیت و اصولیت « قطب نما » را در همین زمینه هم میرهن ساخته و

نشان داده باشیم که « قطب نما » اسمی با مسمی بوده و وظایف و مسؤولیت هایی در قبال دارد، لازمی دانستیم تا برخی از نکات مجهول در اظهاریه ایشان و آنچه را که آنها آگاهانه مسکوت گذارده اند، توضیح و تشریح نماییم؛ پس صحبت را از همین عنوان اظهاریه شان آغاز نماییم:

"صحبتی با قطب نما نویس"

مخاطبین ما به اظهاریه خویش، همین عنوان را داده اند! این عنوان چه چیزی را افاده مینماید و ارتباط آن با واقعیت عینی چیست؟ چرا آنها به چنین کاری مبادرت ورزیده اند و قصد و نیت شان چه میباشد؟ « صحبتی با قطب نما نویس » فقط « قطب نما نویس » را مخاطب قرار میدهد، یعنی فردی که « قطب نما » را باید بنویسد؛ هر احتمال دیگری در این عنوان، منتفی است. البته مضمون « صحبت » ایشان، چیزست که ما در ادامه این مقال بدان خواهیم پرداخت؛ اما در اینجا می باید توضیح نمود که « قطب نما نویس » کیست؟ آیا همچو چیزی امکان پذیر میباشد؟ آیا حقیقت دارد که فردی « قطب نما » را می نویسد؟ آیا چنین امری اگر درست هم باشد، از نظر عملی امکان پذیر خواهد بود؟ ... پاسخ به همه این پرسش ها هم، باید مدرکی باشد که بر مبنای آن، جدیت و مصداقیت آدم ها را به آزمون گرفت.

باری، « قطب نما » ارگان نشراتی چه بسا مرکزی « جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان » میباشد؛ بدین معنا که این نشریه نه ملکیت خصوصی مربوط به یک شخص معین، بلکه متعلق به یک تشکل سیاسی و چه بسا متعلق به هر انسان آزادیخواه و انقلابی میباشد. پیشبرد امور نشراتی « جبهه... » و بویژه « قطب نما » امری نیست که انجام آنرا فرد معینی - حتی اگر این فرد قادر بدان هم باشد! - به عهده داشته باشد. این مهم، وظیفه همگانی «جبهه...» بمقتضای درک نیازمندی های مبارزاتی اش میباشد؛ بنابراین نشر « قطب نما » ملهم از اراده جمعی و تبلور مساعی عملی و مشترك اعضا « جبهه ... » و علاقمندان و در مجموع، رهروان راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی میباشد. از همین جهت است که « قطب نما » بحق به هر فرد آزادیخواه و انقلابی تعلق داشته و زبان گویای وی میباشد.

« قطب نما » زیر نظر کمیته نشرات، یکی از ارگان های تشکیلاتی « جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان » به نشر می رسد. پیشبرد کار های عملی نشراتی « قطب نما » را هیئت تحریر منتخب آن به عهده دارد که اعضا آن در قبال « جبهه ... » و در روابط خارجی، مسؤولیت فردی و جمعی دارند. مسؤولیت هر مطلبی را که در پای آن « هیئت تحریر » یا « قطب نما » امضا شده باشد، هیئت تحریر، و باقی خود نویسنده هر مضمون، متقبل میگردد.

نویسندگان « قطب نما » به هیئت تحریر خلاصه نگردیده، بلکه از داخل و خارج « جبهه ... » هم، به « قطب نما » مطلب می نویسند. از شماره دوم به بعد است که در پالیسی نشراتی « قطب نما » تغییری مبنی بر نشر مضامین نویسندگان به امضای خود شان رونما گردیده است.

همه این ملاحظات متذکره در اینجا که از امور بدیهی در کار نشر و چه بسا یک نشریه دموکراتیک میباشد، تنها بخاطری بوده است تا بدینوسیله نشان داده باشیم که « صحبت » مخاطبین ما تا چه حد بی پایه و بدور از واقعیت عینی میباشد، زیرا آنها با کاربرد عبارت "قطب نما نویس" خواسته

اند بخوانندگان القا نمایند که « قطب نما » را گویا يك فرد معين مي نويسد!!! و این در حکم چشم پوشی عامدانه از واقعیت و تحریف آن، و بلاخره يك دروغ محض میباشد.

اگر قرار بود که، بنا به ادعای این عالی جنابان، « قطب نما » را - چنانچه این کار اصلا ممکن باشد - يك فرد بنویسد، پس در آن صورت چه ضرورتی میتواندست برای کمیته نشرات، هیئت تحریر و در نهایت برای يك نهاد سياسي بنام « جبهه... » وجود داشته باشد؟ اگر ممکن بود که « قطب نما » را يك فرد بنویسد، پس چرا مطالب آن، بنام های متعددی نشر شود، و حکمت و ضرورت اینکار در چیست؟ در حالیکه برعکس، امضای همان شخص موهوم در پای همه مطالب و نوشته های منتشره در « قطب نما » می توانست در خدمت شهرت طلبی های اندیویدوآلیسم خرده بورژوازی قرار گیرد؛ پس دیده میشود که « قطب نما نویس » موهوم و خیالی، که فقط تراوش ذهنی و اختراع ناموفق مخاطبین ما میباشد، حد اقل از همین شهرت طلبی هم میرا میباشد، چون مضامین خود را بنام دیگران می نویسد!!!

اگر « قطب نما نویسی » وجود داشت، پس « قطب نما » میتواندست بگونه شماره اول، بدون امضای نویسنده یا نویسندگان، چنانچه معمول هم میباشد، نشر شود؛ در حالیکه « قطب نما » برعکس، چنانچه اشاره شد، از شماره دوم به بعد، پالیسی نشراتی خود را تغییر داده و در نتیجه، مطالب آن بنام نویسندگان نشر میشود. اگر مخاطبین، همان شماره اول « قطب نما » را هم مد نظر داشته اند، همین نکته باز هم، کوتاه نظری سیاسی شان را مبرهن میسازد، زیرا اینان اصلا به این نیاندیشیده اند که نشریه يك جریان سياسي، به يك شماره پایان نمی یابد؛ اگر حاصل کار يك فرد در يك شماره، بیشتر از دیگران باشد؛ اگر نوشته های يك فرد به امضا های مختلفی هم انتشار یابند، بازهم این دلیل نمیشود که نشریه يك جریان سياسي را به يك فرد نسبت داده و نویسندگان دیگر، و يك ارگان مشخص بنام « هیئت تحریر » را سبکسرانه انکار، و بدین نهج، واقعیت را جعل و تحریف کرد!

اگر میسر باشد که با دروغ، تحریف و توطئه، هستی نویسندگان « قطب نما » و موجودیت هیئت تحریر آنرا، از صحنه گیتی حذف و بدینوسیله، حاصل کار شان را با عبارت "قطب نما نویس" به فرد یگانه ای نسبت دهیم، پس با آنایکه از بیرون « جبهه... » و با امضای خود شان برای « قطب نما » می نویسند، چه باید کرد؟! کسانیکه بعضا با ارسال نامه، نه تنها به عنوان و مضمون نوشته ها، بلکه حتی به صفحات شان هم اشاره مینمایند.

اگر هیچ دروغ و تحریفی نتواند يك واقعیت عینی را نفی نماید، پس عنوان « صحبتی با قطب نما نویس » حتی از نظر زیبایی و اصول نگارش هم، بی معنی میباشد زیرا قرین به حقیقت بود، چنانچه نوشته بودند صحبتی با قطب نما نویسان.

چرا مخاطبین ما، در مبارزه سياسي، همواره به همچو شیوه های مرموز و مبتدلی متوسل میگرددند؟ « از کوزه همان تراود که در اوست » در واقع میکوشد تا با تحلیل، و برهان مستند، به این سوال و سوال های مشابه پاسخ دهد. اما فشرده ترین پاسخ در اینجا عجالتا، در شناسایی این واقعیت میباشد که ایشان بجز دروغ، جعل و توطئه چیز دیگری در چنته ندارند! واقعیتی که در همان هنگام حضور شان در « جبهه... » با فاکت و مدرک، عملا به اثبات رسیده است.

مخاطبین ما در « صحبتی با قطب نما نویس » بیهوده کوشیده اند تا بر همین واقعیت که پیشینه « درخشان » این عده را در « جبهه... » متجسم میسازد، پره سائر گسترده و نقطه عزیمت را « قطب نما » معرفی نمایند!

افزون بر همه اینها، باید گفت که مبادرت ورزیدن مخاطبین ما به همچو اعمالی، از يك كينه شتري شان مایه میگیرد، بدین معنا که ما در همان سند نامبره « ادعا ها و واقعیت ها » ، در کنار مقدمه و پیشگفتار، همچنان در همان آغاز، مطلبي را به عنوان سخني با نامه نویس درج نموده و در آن قبل از وارد شدن به بحث، نکاتي را با نویسند نامه در میان گذاشته بودیم. اما آنها با گزینش عنوان « صحبتی با قطب نما نویس » نه تنها به دروغ پردازی و تحریف واقعیت مبادرت ورزیده اند، نه تنها که يك تقلید بیمورد و کورکورانه نموده اند، بلکه بجای بحث، استدلال و مناظره سیاسی که اینان از این رهگذر متأسفانه بی مایه میباشند، کین توزی را گزینش خویش ساخته و بر این مبنای، به مسأله، برخورد شخصی نموده اند!!!

واقعیت و تحریف

برای اینکه بدانیم ، مخاطبین ما ، رویداد های حادث در « جبهه ... » را چگونه تصویر نموده و استنباط شان از واقعیت عینی چه میباشند، بهتر است به متن « صحبتی با قطب نما نویس » وارد شویم که با عبارات زیر آغاز مییابد:

« ما چشم براه بودیم تا آنده افرادی که بتاريخ 9. 11. 2002 از «جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع (افغانستان)»... خود را کنار کشیدند و متعاقب آن يك اعلامیه هم بر ضد این «جبهه...» به نشر سپردند، این حرکت خود را چگونه توجیه می نمایند و سیاست آینده خویش را بر کدام تحلیل و معیار ها استوار و وضع می نمایند؟ تا که نشریه شان زیر عنوان « قطب نما » پخش گردید و ما را قادر ساخت بطور مختصر هم که شده پیرامون بعضی مسایل مندرجه در آن ابراز نظر کنیم، تا گوشه از حقایق روشن شود. » (تأکید ها از من است)

از قدیم الایام گفته اند که دروغگوی حافظه ندارد؛ بیایید ببینیم در همین چند جمله ای که این حضرات بلاخره به بسیار زحمت و مشقت سرهمبندی نموده اند، چگونه و بدست خود شان، حلقوم خویش را به طناب دار حقیقت آویخته اند!

فرض می نمایم که بقول ایشان، ما بتاريخ 9. 11. 2002 خود را از « جبهه... » کنار کشیده ، و بر ضد همین « جبهه...» يك اعلامیه هم انتشار داده باشیم!!! به همین علت بوده است که این بیچاره ها، ماه ها و ماه ها چشم براه مانده اند، تا ببینند که ما ، کنار کشیدن خود را از جبهه چگونه توجیه نموده و مهمتر از آن، سیاست های آینده خود را بر چه معیار هایی استوار می سازیم!!!

فرض کنار کشیدن از « جبهه... » را در پایین بررسی خواهیم کرد؛ اما باید پرسید ، زمانیکه ایشان اذعان میدارند که ما متعاقب همان جلسه 9. 11. 2002 يك اعلامیه بر ضد « جبهه... » (؟!) انتشار داده ایم ، پس چشم براه ماندن ایشان دیگر چه معنی می تواند داشته باشد؟! اگر اینان با گذشت مدت بیش از دو سال از انتشار آن اعلامیه، هنوز هم قادر به موضعگیری در قبال مندرجات آن، نبوده و نخواهند بود ، پس این دیگر تقصیر ما نیست. همان اعلامیه سیاسی چهار صفحه ای که ایشان، انتشار آنرا نتوانسته اند انکار نمایند، متضمن چه مطالب و کدام مواضع سیاسی بوده و به چه نامی انتشار یافته است؟

خواننده ای که ناظر عینی رویداد های « جبهه... » نبوده و آن اعلامیه ، اسناد و نوشته های دیگر ما را هم مطالعه نکرده باشد، حتما تصور می نماید که « مخاطبین بیچاره ما » مدت ها باید انتظار می

نشستند تا راز کنار کشیدن ما از « جبهه... » را کشف ، و بلاخره بر ایهامات موجود پیرامون معیار ها و مبانی سیاست آینده ما هم، وقوف حاصل نمایند!!! اما اینک که « قطب نما » بمیدان آمده ، امیدواریم که دیگر هیچ ایهامی در زمینه برایشان باقی نمانده، و بر مواضع سیاسی ما هم، که گذشته از اسناد و مدارک بی شمار دیگر، همین شماره های منتشره « قطب نما » نیز می توانند از آن نمایندگی کنند ، بخوبی وقوف حاصل نموده باشند!

باری ، اینان با نگارش عبارت چشم براه بودیم بطور کاملا آگاهانه کوشیده اند تا پاره ای از واقعیت ها را انکار، گوشه دیگری را تحریف، و بلاخره با فرو بردن سر به زیر برف تخطی شان از اصول و موازین سیاست انقلابی، از اساسنامه « جبهه... » و در نهایت، ناتوانی شان در پیشبرد يك مبارزه اصولی را پنهان نمایند! هر خواننده علاقمندی که بخواهد بیطرفانه قضاوت نماید، به محض خواندن همان اعلامیه سیاسی نامبرده، به دروغگویی های « مخاطبین ما » پی خواهد برد. من آگاهانه ، از وارد شدن به متن بسیار مفصل همان اعلامیه در اینجا، صرفنظر می نمایم؛ هر خواننده علاقمند اما می تواند آن اعلامیه را از آدرس « قطب نما » بدست آورد. چنانچه « مخاطبین ما » به دروغ پردازی شان اصرار ورزند، « قطب نما » چاره دیگری نخواهد داشت، مگر آنکه خود اعلامیه را در صفحات خود چاپ نماید تا خوانندگان ما، از اینطریق بر موضوع وقوف حاصل نموده و قضاوت نمایند. با این وجود، برای اینکه خوانندگان بیش از حد انتظار نمانده باشند، می خواهم تنها گوشه یی از همان اعلامیه را در اینجا عینا اقتباس نمایم؛ همین اقتباس باید اولاً نشان بدهد که آیا اعلامیه مزبور، از « جبهه... » و بنام « جبهه ... » بوده است، یا طوریکه « مخاطبین » ادعا می نمایند، بر ضد « جبهه... » ؟ ثانیاً این اقتباس باید روشن سازد که اعلامیه نامبرده، از کدام اصول و موازین مبارزاتی حرکت نموده و بدفاع برخاسته است ؛ و آیا درست است که « مخاطبین » چنانچه مدعی گردیده اند، برای روشن شدن معیار ها و سیاست های ما، باید مدت ها چشم براه می نشستند؟ علاوه بر این اقتباس، بر هدف ما از انتشار اعلامیه هم، باید پرتو افگند؛ البته همینجا ناگفته نباید گذاشت که اعلامیه مورد نظر، برخلاف دروغ بی شرمانه آنها، با عنوان « اطلاعیه جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع » آغاز و با همین عنوان هم، پایان می یابد؛ چنانچه در متن مفصل اعلامیه هم ، بار ها و بار ها ، یعنی ده ها بار، نام « جبهه... » بقلم آمده است. پسوند افغانستان در آنزمان بنام « جبهه... » اضافه نه شده بود؛ این نکته ایست که پس از کنار کشیدن آنها از « جبهه... » ، بنام « جبهه... » البته توسط هر دو طرف، علاوه میگردد. اینک به خود اقتباس توجه نمایم؛ بعد از يك مقدمه کوتاه، در پاراگراف سوم، از صفحه اول اعلامیه می خوانیم:

« از آنجاییکه تلاش برای حل تناقضات درونی و برای منبأ، زدودن موانع دست و پاگیر عملی در پیشبرد امر مبارزه « جبهه... » با توسل به شیوه های اصولی متعارف ، در درون « جبهه... » متأسفانه بجایی نرسید، زیرا عده ای بدلیل باز شدن مچ دست شان، عرصه پیشبرد يك مبارزه اصولی را برای خویش تنگ یافته و در نتیجه، با عدول از اصول انقلابی و زیر پاگذاشتن موازین تشکیلاتی، به کار شکنی، خرده کاری، محفل بازی و سرانجام انحلال طلبی گراییدند، بنابراین در همچو حالتی مبارزه علنی در قبال چنین شیوه های منفی، آن محمل عملی ایست که با اتکا بدان می بایست مبارزه اصولی را به پیش راند. اتخاذ این سیاست رویهمرفته دو هدف اساسی را نشانه میگیرد:

1 - پیشبرد مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، نمی تواند و تحت هیچ شرایطی، جدا از مبارزه اصولی و قاطع علیه اپورتونیسم و انارشسیسم در تمامی جلوه ها و مظاهر آن باشد. يك چنین

مبارزه ای چه در تئوری و چه در عمل، چنانچه تاریخ گواهی می‌دهد، نه تنها صفوف انقلابیون راستین و شرافتمند را پاکیزه نگه‌میدارد، بلکه ممد وحدت اصولی، استحکام تشکیلاتی و در نتیجه، قوت عملی مبارزاتی یک جریان جدی سیاسی هم می‌گردد.

2 - مبارزه درونی در یک تشکیلات انقلابی، چنانچه وجهه بارزش توسل به حيله، خدعه و توطئه گردد، پادزر لازم و اصولی آن نهایتاً، همانا علانیت و تمکین بلا انصراف به آرا و قضاوت مردم می‌باشد. با این معیار است که سرانجام خوب و بد، صحیح و سقیم، اصولی و غیر اصولی، جایگاه متناسب خودش را می‌یابد. به مصداق سخن معروف، بار کج هیچوقت بمنزل نمی‌رسد. « این بود گوشه کوچکی از اعلامیه «جبهه...» ».

اعلامیه «جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان» تمام انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی « مخاطبین » را که در تداوم خود، عملاً به انشعاب و اعلام جبهه ای در جبهه توسط ایشان منتهی گشت بشکل نکته وار به بحث کشیده، عملکرد های شان را محکوم، و بر همین زمینه، نتیجتاً با ایشان قطع علاقی سیاسی می‌نماید.

این اعلامیه، با وفاداری و تمسک به اصول سیاسی اعلام یافته « جبهه... » بگونه ای که در اساسنامه و دیگر اسناد آن درج گردیده، نگاشته شده، و برخلاف دروغ بی‌شرمانه مخاطبین، چنانچه می‌بینیم، بنام « جبهه... » انتشار یافته است. بنابراین ادعای مضحک، بی‌پایه و رسوای مخاطبین مبنی بر "اعلامیه بر ضد جبهه" چیری غیر از یک دروغ بی‌شرمانه و تحریف محض نمی‌باشد. پس از همه اظهارات تا کنونی نتیجه می‌گیریم که:

1 - چشم براه بودن مخاطبین، مطلقاً واقعیت ندارد، زیرا اعلامیه ما چند روز پس از همان جلسه نامبرده 9. 11. 2002 یعنی بتاريخ 23. 11. 2002 تصویب و بلافاصله انتشار علنی یافته است.

2 - آن اعلامیه، نه بر ضد « جبهه... »، چنانچه ادعا می‌شود، بلکه بنام « جبهه... » و در تقبیح و محکومیت انشعابگران کودتاچی (همان مخاطبین) انتشار یافته است.

3 - آن اعلامیه با انگشت گذاری روی انحرافات و تخطی های مخاطبین از اصول سیاست انقلابی، در نتیجه مقاطعه با ایشان و عملکرد های زیانبار شان را، با استناد عملی به مواد اساسنامه « جبهه... » استدلال و توجیه می‌نماید.

4 - اعلامیه از اصول اعلام شده در فراخوان کمیته تدارک، در اساسنامه « جبهه... » و سیاست های عملی « جبهه » بدفاع برخاسته، و بر این اصل قویاً تأکید می‌دارد که مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جدا از مبارزه علیه اپورتونیسم و سایر گرایشات انحرافی از قبیل بلانکیسم، و انارشسیسم باشد.

همه این اصول و موارد متذکره بالا، مطالبی می‌باشند که با عمق و تفصیل مقتضی، درج همان اطلاعیه نشر شده توسط « جبهه... » گردیده و هر خواننده علاقمند که تا ایندم موفق بمطالعه آن نگردیده باشد، می‌تواند آنرا مطالعه و بر اساس آن، قضاوت نماید؛ چون فقط بر اساس بررسی واقعیت است که می‌توان به حقیقت رسید.

اما مخاطبین ما متأسفانه با واقعیت و راستکاری پیوند خوبی نداشته، و اتکا به مبارزه اصولی هم، نمی‌تواند ایشان را بمقصود برساند؛ از اینجاست که برای ایشان، هدف، وسیله را توجیه می‌نماید! ما همین درک و شناخت خود از آنها را در زمان عضویت شان در « جبهه... » و آنهم با صراحت و بدون هیچ ملاحظه، نه تنها بیان، بلکه همه را در همان سند نامبرده « ادعا ها و واقعیت ها » تحریر

هم نموده ایم . اما اینان نه تنها در هنگام حضور شان در « جبهه... » نتوانستند در قبال آن موضع گیری نمایند، که تا همین اکنون هم که بیش از دو سالی از آن میگذرد، همه را گویا ناخوانده و ناشنیده پنداشته ولی با این وجود، بازهم چشم براه مانده اند تا ببینند که ما، سیاست های آینده خود را بر چه موازینی استوار می نماییم؟!

آنها در قبال اعلامیه انتشار یافته ما که همه سیاست ها و موازین سیاسی مورد طلب شانرا احتوا مینماید، سکوت مرگبار نموده، اما با این وجود، بقول خود شان، چشم براه مانده اند تا ببینند که ما، مقاطعه با ایشان را چگونه توجیه، و سیاست های آینده خویش را، چگونه و بر چه موازینی استوار می نماییم؟!

آنها اسناد و نوشته های ما را بگونه ای تبلیغ، و از جمله همین اساسنامه « جبهه... » را زیور گوش خود می سازند، ولی فراموش می نمایند که نویسندگان آن، کی ها هستند؟! فراموش می نمایند که سیاست های عملی ما، مبتنی بر همان اصول و موازین استراتژیک مندرج در همان اساسنامه میباشد! آنها هرچند عملاً بر همین اساسنامه پا گذاشته و پیهم از آن تخطی نموده اند، ولی در حرف هنوزهم آنها قبول داشته و گویا از آن، پیروی می نمایند!!

بلاخره برای درک سیاست ها و اصول و موازین مبارزاتی ما، آنها « قطب نما » را می باید، با امعان و تأمل لازم مطالعه نمایند! اگر مراد از معیار ها و سیاست آینده که آنها مطرح نموده اند، همان اصول و موازین دموکراتیک « جبهه... » یعنی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد، پس آنها مکلف هستند تا نمونه دیگری را نشان بدهند که این اصول و موازین را به عمق، وسعت، قاطعیت، صراحت و پیگیری « قطب نما » نمایندگی نماید؛ هرچند خود مسئولین « جبهه... » و هیئت تحریر « قطب نما » از کمبود ها و محدودیت های نشریه شان، غافل نبوده و بدان معترف هستند، با این وجود، چنانچه « مخاطبین » نتوانند نمونه ای بمثل آن ارائه نمایند، تقاضای خالصانه ما از ایشان فقط همین خواهد بود که از این پس، باید برابر دهن خود حرف بزنند و پای خود را از گلیم خویش فراتر نگذارند! و بدانند که « قطب نما » فقط اسم نیست، بلکه اسمی با مسمی میباشد؛ که برعلاوه ستیز با دشمنان، یاری و هم‌رزمی با دوستان ... همچنان گمراهان را نیز به « صراط المستقیم » رهنمون میباشد؛ بلاخره آنها نباید از یاد ببرند که همان کسانی که ابتکار فراخوان برای کمیته تدارک و سپس اندیشه تأسیس « جبهه... » را داشته اند، امور محوله آنها هم کماکان، در راستای همان اهداف ترسیم شده در اساسنامه، به پیش می برند...

همینجا و در همین رابطه، لازم می نماید تا بر یک نکته بازهم جالب در اظهارات « مخاطبین » ، انگشت بگذاریم و آن عبارت از تقلید های کورکورانه شان از بیانات و اظهارات ما میباشد؛ همانگونه که من این تقلید شانرا در عنوان « قطب نما نویسنده » نشانی نمودم، اینک همین تقلید را همچنان، در چشم براه بودن شان به‌هدف گویا شناسایی معیار ها و سیاست های آینده ما نیز میتوان ملاحظه کرد. تقلید اینان، از اظهارات مندرجه ما در « قطب نما » شماره اول میباشد، آنگاه که در پایان نوشته کوتاهی بعنوان « یادداشتی در پیرامون یک انتقاد اصولی » می نویسیم:

« هیچ چشم تنگی ای وجود ندارد که چه کسانی خود شان را « جبهه... » خوانده و چند « جبهه... » ای عملاً موجود است؛ بلکه مهم و تعیین کننده آنست که چه سیاستی بر فکر و عمل این « جبهه ها » حاکم، و مبارزه شان را در راستای خدمت بمنافع توده های زحمتکش مردم علیه امپریالیسم و ارتجاع هدایت می نماید... »

آری ، « مخاطبین » در « پاسخ » به همین نوشته « قطب نما » شماره اول ، روح اظهارات نقل شده آنرا ، دزدیده و با این افاده که « ما چشم براه بودیم تا آنکه ... سیاست آینده خویش را بر کدام تحلیل و معیار ها استوار و وضع می نمایند؟... » در واقع حرف ما را بخود ما میگویند ، و این بدور از مروت میباشد! آنها می توانند از ما بیاموزند ، همانگونه که ما حاضر به آموختن از همه ، چه بسا از انحرافات « مخاطبین » میباشیم؛ آنها حق دارند و باید انتقاد کنند ، همانگونه که ما ، این حق را بخود داده و به این ضرورت تمکین می نماییم؛ اما آنها نباید و بناحق ، حرف ها و سخنان ما را ، از سر کین توزی و لجاجت ، بخود ما برگردانند! چه در آنصورت مرز حقانیت ، اصولیت و انتقاد بجا و سازنده مخدوش گردیده ، و در نتیجه شکل و مضمون و در نهایت ، هدف از نقد ، جدل و مناظره هم ، قربانی خصومت ، دیده درایی و پنبه پهلوانی ها خواهند شد!!! و این نصیحتی است از ما به « مخاطبین » نازک طبع ما! حال وقت آن فرا رسیده است تا بر ادعای کنار کشیدن از « جبهه... » هم ، اندکی مکت نماییم:

آیا این درست است که عده یی از افراد خود شان را از جبهه کنار کشیدند؟! یا اینکه آنها در تداوم مبارزه درونی ، بازهم برای حفظ « جبهه... » و پاسداری از موازین اعلام شده آن ، سعی نمودند تا جلو ترکتازی ، فراكسیون بازی ... و بلاخره انحلال طلبی را بگیرند؟ آری ، آنها در دفاع از همان اصول و موازین رسماً اعلام شده « جبهه... » که قید اساسنامه هم گردیده است ، علیه تخطی کنندگان از آن ، بمبارزه برخاستند؛ به همین خاطر بود که آنها تجمع تتی چند از اعضای « جبهه... » بتاريخ 9. 11. را که با زیر پا گذاردن اصول اساسنامه « جبهه... » و بر ضد مصوبه قبلی آن ، بعمل آمده بود ، يك حرکت خودسرانه ، کودتاگرانه و انارشستی ارزیابی نموده و از مسببین همان حرکت انحلال طلبانه خواستار آن گردیدند تا با انتقاد از خود ، پابندی عملی خویش به اساسنامه « جبهه... » را ثابت نمایند؛ آنها از همان آغاز ، بارها و بار ها بر این نکته تأکید نمودند که حضور شان در همان جلسه 9. 11. ، نه بخاطر قبول آن تجمع ، بلکه برای اعتراض بر دعوت بدان توسط متخلفین میباشد. اما پس از آنکه تلاش های شان بی نتیجه ماند؛ چون تخلف کنندگان بدلالی که در ادامه این نوشته بدان خواهیم پرداخت ، انشعاب در « جبهه... » را قبلاً برنامه ریزی نموده بودند ، ایشان هم جلسه 9. 11. را ترك ، و متعاقباً در يك فاصله کوتاهی ، رسماً جلسه قانونی « جبهه... » را در حضور دو تن از هیئات مسولان برگزار نموده و طی آن ، به اتفاق آرا ، اطلاعیه چهار صفحه ای را در محکومیت حرکت کودتاگرانه همان اعضای سابق « جبهه... » که بعد ها خود شان را 7 اکتبر نامیدند ، انتشار داده و حرکت شان را بمفهوم اعلام جبهه ای در جبهه شناسایی و معرفی نمودند. این نشان میدهد که آن افراد ، برخلاف ادعای مخاطبین ، نه اینکه خود شان را از « جبهه... » کنار نکشیدند (چگونه میشود کسانی که بنیانگذاران این حرکت میباشند ، خودشان را از آن کنار بکشند؟!) بلکه برای پاسداری از اصول و موازین آن هم ، بدفاع برخاستند. بنابراین آنها ، نه « جبهه... » بلکه همان جلسه 9. 11. 2003 را که توسط مخاطبین برگزار شده بود ، ترك نموده اند زیرا:

نشست 9. 11. ، يك حرکت خودسرانه و انارشستی تتی چند از اعضای « جبهه... » بود که هیچ اعتبار قانونی نداشته و نمی توانست داشته باشد ، زیرا آن نشست ، برخلاف مصوبه قبلی « جبهه... » و با تخطی صریح و آشکار از اصول اساسنامه تشکیلاتی « جبهه... » دایر شده بود! مصوبه قبلی « جبهه... » چه بود؟ :

آخرین جلسه عمومی « جبهه... » ضمن بررسی مسایلی دیگر ، همچنان مسئله تدوین پلتفرم « جبهه » را که میبایست سنتزی از سه طرح پیشنهادی ارائه نماید ، مورد مذاقه قرار داده و برای پیشبرد این

مهم، کمیونی مرکب از سه عضو را مأمور انجام این امر ساخت؛ جلسه همچنان، زمان نشست بعدی را که در آن، پلتفرم پیشنهادی کمیون می بایست به بحث گرفته می شد، و همینطور محل جلسه را به اتفاق آراء به تصویب رسانید. اما این نشست در همان موعد مقررش اصلا دایر نه شد! زیرا «مخاطبین ما»، اگر بار قبل بدون کدام معذرتی، به جلسه «جبهه...» حاضر نشدند، طوریکه مسول تشکیلاتی را تا آخرین ساعات قبل از انعقاد جلسه، در انتظار مانده بودند، اینبار با این بهانه که می خواهند برای حل معضله موجود در «جبهه...» که خود مسبب آن بودند، راه حلی پیدا نمایند، پیشنهاد به تعویق انداختن جلسه را نمودند؛ با وجود اعتراض برخی از اعضا، اما با این پیشنهاد بخاطری موافقت شد که آنها بلاخره گویا «همت» نموده و خواستار حل مشکلی شده بودند که بدست خود، ایجاد نموده بودند. ولی «همت» اینان متأسفانه نه در آمادگی برای حل معضله، که مفهومی از انتقاد از خود را تداعی نماید، بلکه در تدارک برای یک توطئه دیگر که انشعاب در «جبهه...» را در دستور کار قرار میداد، نمایان گشت! یعنی آنها از فرصت ایجاد شده سوء استفاده نموده، و به نحوی کاملاً خود سرانه بدون هیچ حق و مجوزی و بدون اطلاع و موافقت هیئات مسولان، در یک محل دیگری، جلسه ای را بنام «جبهه...» (؟؟؟) دایر نمودند که دوتن از سه عضو هیئات مسولان، و بسیاری از اعضای «جبهه...» فقط دو شب قبل از انعقاد آن، اطلاع حاصل نمودند!!! زمانی هم که از عضو سوم هیئات مسولان، یعنی از کمیته تشکیلات در زمینه استفسار بعمل آمد، نامبرده به مسؤل کمیته فرهنگی میگوید که «وی هم از موضوع تغییر محل جلسه فقط شنیده است که این عمل هرگز برایش قابل پذیرش نیست، زیرا این حرکت، یک حرکت مطلقاً انارشستی بوده و بنابراین غیر قابل قبول میباشد».

بهر حال نشست 9، 11، 2002 برخلاف مصوبه قبلی، و با زیر پا گذاردن اصول اساسنامه توسط همین «مخاطبین» یعنی بدون هیچ صلاحیت تشکیلاتی، فراخوانده شده و بنابراین غیر قانونی و بی اعتبار بود. اساسنامه «جبهه...» در فصل ششم، بند 6 - تشکیلات، زیر عنوان جلسات عادی سراسری، در دو نکته ب، ج تصریح میدارد که:

ب: انعقاد رسمی جلسات عادی که هیئات مسولان فرامیخوانند، با نصاب اکثریت (دو ثلث) اعضای «جبهه...» صورت می پذیرد.

ج: تضامیم و مصوبات هر جلسه برای پیشبرد وظایف عملی «جبهه...» اعتبار رسمی داشته و مرعی الاجرا میباشند.

چنانچه ملاحظه میشود، «مخاطبین ما» با حرکت مطلقاً انارشستی خویش، آشکارا و آگاهانه اصول اساسنامه را زیر پا گذاشتند که نمی توانست و نمی تواند به هیچ عنوانی قابل قبول باشد. البته در جای مناسبی در این مقال، اعتراف خود 7 اکتبر را بدین امر، به عینه نقل خواهیم نمود تا خوانندگان بمصدق قول شاعر:

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

بتوانند، افزون بر همه موارد یاد شده، با استناد به اعتراف خود 7 اکتبر هم، در زمینه قضاوت نمایند. باری، «مخاطبین» با استناد به اظهارات «قطب نما» شماره اول زیر عنوان «یادداشتی پیرامون یک انتقاد اصولی» نتیجه گیری می نمایند که طرفداران «قطب نما» به نیروهای جبهه (؟؟؟) دو

اتهام و برجسپ زده اند؛ آنها اظهارات «قطب نما» را ضمن اضافاتی از خود شان، و همچنان با حذف عباراتی از آن، چنین نقل نموده اند:

در قطب نما می خوانیم: «آنها (منظور از نیروهای «جبهه...» - هفت اکتبر) فقط و فقط پس از نشر فراخوان «کمیته تدارک...» جذب شدند تا اینکه بار پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی که لازمه آن، پابندی انصراف ناپذیر به اصول و موازین سیاست انقلابی می باشد، برای شان گران آمده و بنابراین در نهایت «جبهه...» (یعنی طرفداران قطب نما - هفت اکتبر) را به شیوه ای که به هیچ معیاری قابل قبول نمی باشد، ترک نمودند، یعنی اعلام (جبهه ای در جبهه) نمودند...»

«مخاطبین ما» پس از نقل اظهارات «قطب نما» موضع خود شان را چنین اعلام می نمایند:

«در این گفتار طرفداران «قطب نما» دو اتهام و برجسپ (تأکید از من است) به نظر می خورد. اول اینکه طرفداران «جبهه...» را متهم می کند که از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی که بار آن برای شان گران آمده و آن را پیش برده نمی توانند، جبهه را ترک نمودند. - واقعا که نویسندگان این عبارات چقدر در دستور زبان دري متبحر، و در انشای آن، توانا می باشد، طوریکه کوشیده است تا عبارات صحیح «قطب نما» را با يك انشاء غلط بازتولید نماید! نگارنده - برای اینکه روشن شود که واقعا همچو مسئله در میان است، به پلاتفرم جبهه که در اولین ارگان نشراتی آن (هفت اکتبر) - البته ما نمی دانیم که مخاطبین، چند ارگان نشراتی دارند که از اولین آن در اینجا صحبت می نمایند! همچنان نمی دانیم که این ارگان ها در کجا می باشند؟!، نگارنده - به نشر رسیده مراجعه شود، قضاوت را در این باره به خوانندگان می گذاریم تا ثابت سازند همچو اتهامی بجاست یا نه؟ و در عمل هم دیده شود که در طول یکسال از تأسیس این جبهه، در فعالیت های روزمره خویش برای پیش برد این مأمول چه دست آورد هائی داشته اند و در کنار کدام نیروهای افغانی و بین المللی احراز موقف نموده و چطور و مشترکا این بار را حمل نموده است» (تأکید از من است)

البته در همینجا بر این نکته باید تأکید کرد که داشتن انتظار املا و انشاء درست از «مخاطبین» کاری بیهوده خواهد بود، زیرا آنها در همین چند جمله ای که در اینجا، و آنهم به بسیار زحمت و مشقت در کنار هم ردیف نموده اند، استادی خویش را در فن نگارش و دستور زبان، همانند مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان، کاملا مبرهن نموده اند! با قید همین اشاره، باید گفت که از این پس به همچو مهارت های ایشان، دیگر کاری نخواهیم داشت.

در اینجا پیش از اینکه مسئله دو اتهام و برجسپ عنوان شده توسط «مخاطبین» را به بررسی بگیریم، لازم می بینم که يك اشاره «ظریف» ایشان را به زیر ذره بین برده و مورد شناسایی و آزمون قرار بدهم؛ منظور، تصرف آنها در اظهارات نقل شده از «قطب نما» می باشد، طوریکه کلمه یا عبارت آنها را، چنانچه در بالا ملاحظه نمودیم، چنین ترجمه و توضیح نموده اند: «آنها (منظور از نیروهای «جبهه...» - هفت اکتبر)

خیر! این حرف «قطب نما» نیست، بلکه تصرف، ترجمه و توضیح غلط و ناموفق «مخاطبین» می باشد! «قطب نما» با کاربرد کلمه آنها بمتابه ضمیر اشاره، همان دو تن از اعضای سابق «جبهه...» ، یعنی «مخاطبین» را مشخص می سازد که با پاگذاری روی اصول و موازین سیاست انقلابی، جبهه ضد امپریالیسم و ارتجاع را به انشعاب کشانیده و در نتیجه، جبهه ای در جبهه، اعلام نمودند!

مخاطبین انشعابگر، البته در پیروی از همچو اسالیب و شیوه های مبتنی بر جعل، تحریف و توطئه ، پیشینه تاریخی، حرفه یی و علمی دارند که « جبهه... » هم ، همه را به تجربه دریافته و می تواند اسناد و مدارک اثباتی غیر قابل انکار آنرا، به قضاوت خوانندگان بگذارد؛ صفات تاریخی، حرفه یی و علمی صفات و خاطره فراموش نشدنی یی میباشند که « مخاطبین » ، زمانی بنا به جعل و تحریف خویش در یک مورد دیگری در « جبهه... » ، از خود بیادگار گذاشته، طوریکه مهارت های شان را در آنزمان، با همین صفات و عبارات، بدست خود، در سندی مسجل نموده اند! بنابراین ما هم، همین شاهکارهای ایشان را در همان زمان عضویت شان در «جبهه...» ، در سند « ادعا ها و واقعیت ها » قید نموده و بر آن، تبصره هم نموده ایم؛ خواننده علاقمند می تواند این مسئله را در سند نامبره مطالعه نماید. اینکه اما « مخاطبین » ترجمه و توضیح می نمایند که مراد از ضمیر اشاره "آنها" همانا نیرو های جبهه میباشد (!) ایجاب می نماید تا بر این نکته هم ، اندکی مکتب نموده و بدینوسیله، بر هر تفسیر، ابهام و استفساری در زمینه، نقطه پایان بگذاریم، زیرا برخی ها در همان مرحله آغازین، یعنی پس از انتشار فراخوان و اولین نشست کمیته تدارک، این ذهنیت را بنا به عدم آگاهی از موضوع و یا آگاهانه و با نیت سوء ، اشاعه بخشیدند که گویا در عقب کمیته تدارک و سپس « جبهه... » کدام حزب و یا پیروی دیگری از این قبیل قرار دارد! که این امری کاملا بی پایه و عاری از صحت میباشد. در اولین نشست که نتیجه اش همان انتشار فراخوان بود، چند فرد افغانستانی و غیر افغانستانی یعنی دوستان انترناسیونالیستی، شرکت داشتند؛ « مخاطبین ما» در این جمع حضور نداشتند؛ تا اینموقع ما آنها را نه بنام می شناختیم، نه با قیافه شان آشنا بودیم و نه با تعلق گروهی و سازمانی شان، چون آنها تنها در پاسخ به فراخوان بود که همانند بسیاری افراد دیگر، به جمع ما پیوستند. هم کمیته تدارک، و هم خود « جبهه... » که بعد ها تأسیس شد، چه از نظر خصلت سیاسی و چه از نظر ترکیب ارگانیک خود، دارای یک کرکتر انترناسیونالیستی بود که در فعالیت های عملی هردو نهاد، دوستان انترناسیونالیستی حضور فعال داشتند. همین مسئله، علاوه بر خود اساسنامه، که نویسنده و مدونش بمثل فراخوان، بازهم ما بوده ایم، به روشنی بازتاب یافت. در اولین نشست کمیته تدارک بود که « مخاطبین » هم البته با پیام های تحریری شان، که بیانگر تعلقات گروهی و سازمانی شان بود، حضور یافته و براین اساس، عضویت کمیته و سپس « جبهه... » را حاصل نمودند؛ عضویت در « جبهه... » ، چنانچه در اساسنامه درج است، فردی بوده و میباشد نه گروهی و سازمانی. هرچند در اساسنامه ، « جبهه ... » ، بعنوان یک نهاد دموکراتیک انقلابی همه افراد و نیرو های انقلابی مترقی و آزادیخواه تعریف شده است، ولی عضویت در آن، فردی میباشد؛ و این مسئله در تمامی فصول، بند ها و ضوابط اساسنامه بطورمثال در بند عضویت در « جبهه... » ، حقوق و وظایف اعضا، اخراج اعضا و ... به وضاحت کامل تصریح گردیده است. براین مبنا ، بقطع نظر از تعلق یا عدم تعلق سازمانی اعضا، هویت و شخصیت هر عضو، بعنوان یک عضو فرد تشخیص یافته و متناسب بدان، همین شخصیت فردی، در پراتیک عملی « جبهه... » مقام خود را دارا بوده و میباشد. بنابراین زمانیکه ما در هر موردی، از اعضای « جبهه... » صحبت می نماییم، مراد همان فرد، و افرادی میباشند که عضویت « جبهه... » را داشته باشند، نه گروه ها، سازمان ها، احزاب یا بقول « مخاطبین » نیروهای جبهه ؛ - بگذریم از اینکه فرد و افراد غیر سازمانی هم، نیرو بوده و نیرو به شمار می آیند - گروه ها، سازمان ها، احزاب و بلاخره همان کتگوری بکارگرفته شده توسط مخاطبین یعنی نیروهای جبهه (!؟) در پراتیک عملی « جبهه... » نه حضور فیزیکی داشته اند، و نه حقوقی و نه هیچ چیز

دیگری؛ این فقط افراد آنها بوده اند که در کنار افراد مستقل غیر سازمانی، با هویت فردی، با حقوق و وجایب فردی و با مقام و موقعیت فردی مشابه و یکسان با اعضای غیر سازمانی، عضویت فردی متساوی الحقوق داشته اند و بس؛ اسمای سازمان های آنها فقط بعنوان حمایت کننده در پای فراخوان درج گردید، نه چیزی بیش از این؛ بنابراین از اینجا به روشنی استنباط میشود که ضمیر اشاره "آنها" در نقل قول گرفته شده از « قطب نما »، عملاً به افراد مشخصی اشاره دارد و نه به کدام نیرو و یا نیروها در مفهوم سازمان ها و احزاب؛ به همین علت هم میباشد که ما عملکرد های زیانبار و انحرافات عضو یا اعضای « جبهه ... » را هیچوقت به سازمان ها یا احزاب مربوطه شان، نسبت نداده ایم، با این باور که، عملکرد های ایشان بخود شان ارتباط میگیرد و نه به گروه های شان؛ چون گذشته از همه، گروه های شا، هیچ مسولیت حقوقی در قبال « جبهه... » نداشته اند، چه آن گروه ها در محدوده يك فرد واحد خلاصه شوند، چنانچه برخی از آنها گهگاهی، در عقب برخی دیگر، با همین عبارات و اشارات مسخره آمیز، سخن میگفتند! و چه بیش از آن. بنابراین ترجمه و توضیح ضمیر اشاره "آنها" در اظهارات نقل شده از « قطب نما » توسط « مخاطبین » که آنرا چنانچه دیدیم، نیروهای جبهه، ترجمه نموده اند، بهر دلیلی بی پایه و گمراه کننده میباشد!

اینکه اما « مخاطبین » خود شانرا به چه نیروهایی منسوب می دانند، و چه اسم، لقب و عنوان واقعی و غیر واقعی را بر خود میگذارند، مسئله ایست مربوط بخود شان و بدور از علاقه و کار « جبهه... »؛ ما چنانچه قبلاً هم متذکر شده ایم، این حق را بخود نداده و نمیدهیم که موجودیت دیگران را نفی، و یا هم مانع القاب و عناوین گروه ها و تشکلات شویم؛ هیچ چشم تنگی ای هم در زمینه وجود ندارد. ما در رابطه خود « جبهه... » هم، نه مدعی حق مالکیت فتودالی بوده ایم و نه بورژوازی و خرده بورژوازی؛ ما حرف ها، شعار ها ادعا ها و دیگر تمایلات و مکنونات قلبی آدم ها را، نه آنطوریکه خود شان راجع بخود، میگویند، بلکه اساساً در پیوند عملی و مستقیم با کردار ها و عملکرد های آنان مدنظر گرفته، و برای مبنای برآن قضاوت می نمایم. برای ما معیار حقیقت، پراتیک میباشد؛ ما از طریق بررسی واقعیت هاست که می خواهیم به حقیقت برسیم. بر اساس همین واقعیت هاست که ما عمل و حرکت انشعابیون را از نظر سیاسی، بلافاصله، یعنی در همان زمان انشعاب، در يك اعلامیه بسیار جامع و مفصل، به نقد گرفته و محکوم نموده ایم، و این چیز جدیدی نیست که « قطب نما » شماره اول، آنرا اختراع نموده باشد. این را هم بگوییم که نه فقط « قطب نما » بلکه (تعجب نکنید!) خود 7 اکتبر هم، اینک همین حرف را گفته و تأیید می نماید؛ یعنی قضاوت و حکم « جبهه... » در خصوص آنها همان « مخاطبین انشعابی و انحلال طلب » را که با زیر پا گذاردن اصول و موازین سیاست انقلابی عملاً جبهه ای در جبهه اعلام نمودند، خود 7 اکتبر، با جملات و عبارات دیگر، تأیید نموده است. ما این واقعیت انکارناپذیر را بمثابه سیاه روی سفید، در ادامه این مقال و در جای مناسب، به اثبات خواهیم رساند که قضاوت را هم بخوانندگان میگذاریم. اما قبل از اینکه به بررسی مسئله اتهام و برجسپ عنوان شده توسط « مخاطبین » پردازیم، بگذارید از همین حضرات پرسیم که منظور شان از نیروهای جبهه چه بوده است؟ ما که بجز خود ایشان بمثابه اعضای « جبهه... » که عدد شان هم، در طول مدت عضویت، نه کم شد و نه بیش، هیچ نیرو های دیگری را ملاحظه نموده ایم! خوانندگان و بلاخره مردم در مجموع، با خواندن همچو عبارات و مقولات دهن پرکن، حق دارند پرسند که این نیروها کی ها هستند؟ نیرومندی و توانایی های آنها در چیست؟ کیفیت و کمیت آنها در چه سطحی میباشد؟ این نیروها کجا هستند؟ بلاخره همان دروغ شاخدار شان یعنی همان "جبهه متحد خلق

افغانستان" که « مخاطبین » خود شانرا نماینده رسمی آن، معرفی نموده بودند کجا شد؟ و ... به این دروغ شاخدار اخیر، در جای دیگری در این نوشته، برخوایم گشت تا با سند و مدرک عینی و غیر قابل انکار، بازهم ثابت نموده باشیم که « مخاطبین ما » برای جعل، تحریف، دروغ و توطئه، هیچ مرز و مانع ای را به رسمیت نه شناخته و از هیچ اقدامی هم فروگذار نمی کنند!!! اینکار گذشته از ملاحظات علمی انقلابی، و خدمت به حقیقت، به این دلیل هم لازمی میباشد تا بدینوسیله، اگر میسر گردد جلو آدم هایی گرفته شود، که عادت کرده اند، با جعل و تحریف، با دروغگویی و تبلیغات بی پایه و نادرست، با لاف زدن ها و بزرگنمایی های بی اساس و غیر لازم، خودشان را گویا در سایه پیل، بزرگ پندارند!

باری، « مخاطبین » در اظهاراتی که از « قطب نما » شماره اول نقل نموده اند، گویا دو اتهام و برجسپ را در حق خویش، شناسایی می نمایند: یکی « اتهام » گران آمدن بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و عدم پابندی به اصول و موازین سیاست انقلابی، و دیگری « اتهام » ترک « جبهه... »!

پیرامون « اتهام » دوم، اینکه با توطئه قبلا طراحی شده (طرح توطئه ایشان را در ادامه و در جای دیگری افشا خواهیم کرد) « جبهه... » را در برابر یک عمل انجام شده مبنی بر انشعاب، و اعلام جبهه ای در جبهه قرار دادند، ضمن توضیحات گذشته، بقدر کفایت و از زوایای گوناگون سخن زده شد که ضرورت تکرار آنرا نمی بینم؛ اما در رابطه با به اصطلاح اتهام اول مبنی بر گران آمدن بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و عدم پابندی به اصول و موازین سیاست انقلابی هم، باید بگویم که علاوه بر توضیحات و اشارات تاکنونی، من این موضوع را در ادامه این مقال، بصورت بسیار مشروح و کنکرت، و آنهم در مبحث جداگانه ای، بررسی خواهم کرد. اما پیش از این بررسی، جالب است بدانیم که « مخاطبین ما » چرا اظهارات ما در « قطب نما » شماره اول را اتهام دانسته و « پاسخ » خویش را چگونه و بر چه اساسی، بنا می نمایند؟ آنها می نویسند:

« برای اینکه روشن شود که واقعا همچو مسئله در میان است، به پلتفرم جبهه که در اولین ارگان نشراتی آن (هفت اکتبر) به نشر رسیده مراجعه شود، قضاوت را در این باره به خوانندگان می گذاریم تا ثابت سازند همچو اتهامی بجاست یا نه؟ و در عمل هم دیده شود که در طول یکسال از تأسیس این جبهه در فعالیت های روزمره خویش برای پیش برد این مأمول چه دست آورد هائی داشته اند و در کنار کدام نیروهای افغانی و بین المللی احراز موفق نموده و چطور و مشترکا این بار را حمل نموده است.» (تأکید از من است)

« مخاطبین ما » کوشیده اند، با همچو عباراتی، نه تنها « اتهام » بالا را گویا تخطئه نمایند، بلکه همچنان سندی « معتبر » در اثبات مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خویش ارائه کنند و آنهم با نشان دادن « پلتفرم » شان در 7 اکتبر و احراز موفق شان در کنار نیروهای افغانی و بین المللی!!! اینست اتهام حجت ایشان! اتمام حجتی که بیش از سطح استدلال یک بچه دبستان و انشاء دبستانی، نمی باشد! امیدوارم که با این گفته، ناخواسته به بچه های دبستانی، اهانت نکرده باشم!

اینکه به اصطلاح پلتفرم اینان چیست و چه سطح و محتوایی دارد؟ بهتر است قضاوت را به خوانندگان بسپاریم؛ اما با اغتنام فرصت در اینجا، همچنان بنوبه خویش از خوانندگان تقاضا می نمایم، که در حین مطالعه پلتفرم آنها، قبول زحمت فرموده و پلتفرم بسیار ناچیز و متواضع نشر شده در « قطب نما »

شماره اول را نیز، که آنها ضمن مدح و ستایش، ولی از زیر بار آن، شانه خالی نمودند، یکبار مرور نمایند! پلتفرمی که، چنانچه شرح آن در سند « ادعا ها و واقعیت ها » آمده است، خودش داستانی برای خود دارد!

این دیگر امری کاملاً بدیهی می باشد که برافراشتن یک شعار، در دست داشتن یک پلتفرم، یک سند، یک منشور، یک مانیفست ... و بلاخره یک کتاب مقدس، هیچ چیزی را به تنهایی ثابت نمی نماید؛ معیار تعیین کننده در اثبات صحت و سقم یک ادعا، یک امر و یک پدیده و در قبول حقانیت و اصولیت یک موضع، پراتیک می باشد و بس؛ هر پلتفرم و برنامه مدون مبارزاتی، به هر اندازه ای هم که عمیق، کامل، پرمحتوا، گویا، زیبا و دل انگیز باشد، مادامیکه بازتاب واقعی خود را به عینه، در عمل مبارزاتی نشان ندهد، ارزشی بیش از یک مشت کلمات و عبارات بی روح، متروک، مهجور و مدفون در دل کاغذ، نخواهد داشت؛ وای به آن حالتی که عمل و حرکت آدمی، با روح و مضمون همان پلتفرم مبارزاتی هم، مغایرت داشته باشد! کسانی که ضمن عضویت در یک تشکل سیاسی و با برافراشتن شعار انقلاب و مبارزه انقلابی، اما عملاً به دروغگویی، جعل، تحریف و توطئه متوسل گردیده و اساسنامه تشکیلاتی همان جریان را زیر پا نمایند، حرف، شعار و پلتفرم شان هم، مثل خودشان فاقد هرگونه ارزش و اعتبار عملی می باشند؛ این اصل کلی، عام و جهانشمول، در هر موردی صادق است، بقول شاعر:

واعظان اند که جلوه بر محراب و منبر میدهند چون به خلوت میروند، کار دیگر میکنند

پس « مخاطبین ما » نباید همان توصیه و هوشدار صمیمانه قلبی ما را فراموش میکردند که در شماره اول « قطب نما » برای شان گوشزد شده بود و آن اینکه: با شعار زنده باد و مرده باد، با نحوه عمل عمیقاً ارتجاعی و زیانمند بمبارزه انقلابی و بلاخره با هیچ حيله و خدعه یی، نمی توان ره خود را به جلو گشود، زیرا بار کج هیچ وقت بمنزل نمی رسد!

اما فضل فروشی و مباحثات اینان را که بقول خود شان، در طول یکسال در کنار نیروهای افغانی و بین المللی احراز موقف نموده اند، چگونه باید فهمیده و بررسی کرد؟ و این تمسک هم به تنهایی، چه چیزی را می تواند ثابت نماید؟

تأکید من بر عبارت احراز موقف در اینجا، دو معنی دارد: اول ظاهر این عبارت بسیار گنده (گنده به ضم گ و نه به فتح) می باشد؛ یعنی از ترس اینکه مبدا خدای نخواستہ به ناسپاسی و عدم شکران متهم گردم، لازم دانستم تا بر ایجاز و بلاغت بکار رفته در این عبارت، و بر ظاهر آراسته و دل انگیز آن، به تکرار تأکید نموده و آفرین بگویم! شوخی نیست؛ بعضاً یک کلمه، یک عبارت، یک شاه بیت ... و بلاخره یک وجیزه، بیش از عالمی از کتاب و موعظه های بی پایان به دل آدمی چنگ می زند. زمانیکه من این عبارت هر چند معمولی و متعارف را مگر با شیوه کاربرد « بدیع! » و آنهم از دهن افراد شناخته شده ای همچون « مخاطبین ما » خواندم، ضمن تبسمی معنی دار، ناخواستہ و غیر ارادی، ناگهان تومار دور بدراز کارنامه های « درخشان » و پیشینه ماندگار « مخاطبین » آشنای ما، بسان تصاویر صامت فیلم های سینمایی، در جلو چشمانم بحرکت درآمدند؛ هرگاهی هم که خاطره آن ایام خوشبختانه سپری گشته، همچون کابوسی مشمئزکننده و تهوع آور، بر مخیله آکنده از آرمان ها و ایده آل های برخاسته از درک نبض زمان و پاسخ به نیازمندی هایش، تگرگ وار هجوم می آوردند، بازهم، همین مشاهده و مطالعه عبارت احراز موقف بود که بی اختیار، شگفت و حیرتم را برانگیخته و ناخواستہ

مرا مکرراً و مکرراً به تبسم و میداشت! توگویی که در آن لحظه، مرا گزیر دیگری نبوده است! از اینجاست که نخواستم اعجابم را از این عبارت و پیرامون آن، پوشیده و برای خودم نگهدارم.

آنها البته برای اثبات همان احراز موقف خود در طول یکسال در کنار نیروهای افغانی و بین المللی، خواننده بیچاره را که شاهد عینی و ناظر بر هیچ رویدادی نبوده است، بی جهت زحمت داده اند؛ یعنی آنها از خوانندگان خواسته اند که این احراز موقف ایشان را به استناد پلتفرم و همچنان به استناد قرار داشتن ایشان در کنار نیروی های معینی، ثابت نمایند!!! توجه نمایید، وقتی که آنها می نویسند: « برای اینکه روشن شود که واقعا همچو مسئله در میان است، به پلتفرم جبهه که در اولین ارگان نشراتی آن (هفت اکتبر) به نشر رسیده مراجعه شود، قضاوت را در این باره به خوانندگان می گذاریم تا ثابت سازند همچو اتهامی بجاست یا نه؟ و در عمل هم دیده شود که در طول یکسال ... در کنار کدام نیروهای افغانی و بین المللی احراز موقف نموده ... » (تأکید ها همه از من میباشند)

من با قرار گرفتن در مقام يك خواننده ، فقط می توانم و آنهم به رویت اسناد ، مدارك ، شواهد و قراین لازم ، بر يك امر ، يك ادعا، يك پدیده و يك موضوع مورد جدل و مناقشه، قضاوت خودم را نمایم و نه اثبات؛ اثبات امری و ادعایی، قبل از همه مربوط و منوط به مدعی و مدعی علیه، یا مربوط به متهم یا اتهام زنده میباشد. در محاکم قضایی و حقوقی هم، شخص قاضی بر مسند قضاوت می نشیند و نه اثبات؛ قضاوت نسبی است، اما اثبات مطلق؛ لازمه ارتقای قضاوت بدرجه اثبات، در طی يك پروسه مبتنی بر مراحل چند، همچنان ورود عناصری دیگر، مثل شهود عینی و هیئت منصفه، به جریان پروسه میباشد. اما در این میان، ارتقا و تکامل قضاوت به اثبات، شرط انصراف ناپذیر حضور مستقیم یا غیر مستقیم دو طرف يك تضاد را حتمی و لازمی میسازد. بدون مداخله مدعی علیه، ادعای مدعی هم، در حکم ادعا باقی میماند و نه اثبات. این منطق دیالکتیک است که می بایست آنرا فرا گرفته در هر مورد و زمینه بی بکار بست؛ « مخاطبین ما » برخلاف، از آنجاییکه به قوانین این علم، و به چگونگی کاربرد این متدولوژی آشنایی نداشته و ضرورت آنرا هم، احساس نمی نمایند، کار خود شان را بنابراین، ساده ساخته، و در نتیجه خواننده را به عملی که خود باید انجام می دادند (همان مسئله اثبات) موظف می سازند؟! سنتز اینان، فقط خود تر میباشد و نه چیز دیگری! آنها خواننده را اصلا به نظر مخالف، رجعت نمی دهند و نمی گویند که برای قضاوت صحیح از سقیم، برای تمیز واقعیت از ادعا ، می بایست موضع، یا ادعا و اتهام مدعی را هم در دایره محاسبه و پژوهش خویش شامل ساخت! چون اینکار برای شان خیلی گران و ناگوار تمام میگردد و پراگماتیسم شان، به هیچ صورتی بدان رضایت نمیدهد! افزون بر همه اینها، ایشان خواننده را حتی به کیف و کان درفشانی های خود شان هم بطور کامل، راه نداده و در نتیجه، او را بدنبال نخود سیاه ، سرگردان میسازند، یعنی نمی گویند که آن نیروهای افغانی و بین المللی کیانند؟ توجه نمایید:

« ... و در عمل دیده شود در طول یکسال از تأسیس این جبهه... در کنار کدام نیروهای افغانی و بین المللی احراز موقف نموده و چطور مشترکا این بار را حمل نموده است. » (تأکید بازهم از من است) باری ، چنانچه ملاحظه میشود، بازهم ، این خواننده بیچاره است که می بایست با يك تکاپو و پژوهش خستگی ناپذیر ثابت نماید که این حضرات، در طول یکسال در کنار کدام نیرو های احراز موقف نموده اند!!!

هرگاه برای اثبات این احراز موقف، جبری و ضرورتی در کار است، اگر آنها در این امر جدي میباشند، پس چرا خود شان براحتی نمی گویند که این نیروهای افغانی و بین المللی کی ها هستند، تا اینکه

بار این کار را بر شانه خواننده بگذارند! و نمی پرسند که آیا خواننده برای باری که خود باید حمل نموده و می نمودند، دلچسپی و ضرورتی می بیند یا خیر! آری، آنها بدینوسیله، خواننده را به ابهام و سرگرانی درگیر ساخته و چنانچه گفته شد، بدنال نخود سیاه می فرستند، چون در غیر اینصورت، مچ دست خود شان باز شده، و خواننده هم، قضاوت توأم با حکم خواهد نمود که در نتیجه، طناب دار حقیقت، به گردن شان آویخته خواهد شد، چنانچه آویزان هم گردیده است!

بنابراین اگر پلتفرم اینان به تنهایی، نمی تواند چیزی را بیان نماید، **احراز موقف** شان در کنار نیرو های افغانی و بین المللی هم، نمی تواند بخودی خود، دلیلی باشد بر اثبات صحت گفتار، کردار و حقانیت شان؛ و این احراز موقف بنابراین، نمی تواند ایشان را غسل تعمید بدهد.

در واقع اینان با تمسک به چنین منطقی، هستی و ابراز وجود شانرا به **احراز موقف** در کنار دیگران مشروط ساخته و در نتیجه، می کوشند که «حقانیت» خویش را از بیرون و از دیگران بعاریت گیرند، یعنی در سایه پیل خود را گویا بزرگ می پندارند! در حالیکه در هستی، در شکل گیری و در تعیین خصلت یک پدیده و در پراتیک، اساسا و در مقام اول، ویژگی های درونی خود همان پدیده تعیین کننده میباشند، تا نقش عوامل بیرونی؛ با احراز موقف در کنار دیگران، صفات ناشایست، یعنی انحرافات فکری و عملی «مخاطبین ما» نمی توانند بخودی خود و بطور حتم، منتفی گردند، زیرا پروسه اصلاح، تغییر و بهبودی حالت اینان، بگذارید بگوییم، تجدید تربیت ایشان، دینامیسم خودش را، در عزیمت شان برای تغییر، در انتقاد و انتقاد از خود، در راستی و درستکاری، در خودآگاهی و درک عینی از شرایط و الزامات، در تأثیر پذیری و تأثیر گذاری، در مبارزه و وحدت، و آنهم در یک کلام - بر زمینه یک پراتیک فعال بایست افاده نماید، نه در احراز موقف نمایشی، صوری، فیزیکی و عاطفی در حاشیه و یا حتی، در متن روابط با دیگران! در اینباره لازم می افتد تا بازهم برای جلب توجه بیشتر این حضرات، اشاره کوتاهی نمایم، به چند مورد ایضاحی و مورد علاقه ایشان:

قافله سالاران انارشیست هم، زمانی در بین الملل اول، در کنار پیشوایان پرولتاریای جهان **احراز موقف** نموده بودند؛ اما با این وجود، انارشیست بودند، انارشیست ماندند و سرانجام هم، با طرد از بین الملل، جایگاه حقیقی خود شان را در تاریخ احراز نمودند!

پدران رویونیسم، و اپورتونیست های با نام و نشان هم، زمانی بعنوان بزرگترین اوتوریته های وقت، در بین الملل دوم **احراز موقف** نموده بودند، تا اینکه ارتداد شان در بستر پراتیک مبرهن گشته و تاریخ هم، ثابت نمود که واقعا به کجا تعلق داشتند!

بودند رهبران سیاسی زیادی که در رده های بالایی حزب پیشآهنگ طبقه کارگر و در پست های کلیدی در دولت کارگری **احراز موقف** نموده بودند، ولی سرانجام، تاریخ نشان داد که چگونه در فرصت مساعدی، علیه هر آنچه بظاهر ادعا می کردند، عمل نمودند!

همین اکنون عده بی شماری از احزاب سیاسی با منشاء کارگری و غیرکارگری را شاهد هستیم، که القاب کار، کارگر، سوسیالیست، سوسیالیست دموکرات، سوسیال دموکرات، کمونیسم، کمونیسم کارگری و ... را حمل نموده، طوریکه برخی از آنها در رأس قدرت دولتی نیز احراز موقف نموده، و در میان طبقه کارگر هم، دارای نفوذ میباشند؛ با این وجود اما، می بینیم که نقش حقیقی و یگانه نقش شان را، پرستش سرمایه و خدمت به سرمایه امپریالیستی تشکیل میدهد، که از آن به قوت نمایندگی می نمایند!

« رهبران » بسیار زیادی در میان طبقه کارگر وجود دارند که با ریشه کارگری، برخاسته از موقعیت کارگری، و در اتحادیه های کارگری احراز موقف نموده اند؛ که در واقعیت امر به اشرافیت کارگری تعلق دارند، طوریکه عملاً با دشمنان طبقه کارگر علیه کارگران و منافع شان، هم پیمان شده و متناسب بدان، در اتحادیه های زرد کارگری فعالیت می نمایند! ...

می بینید که **احراز موقف** هم به تنهایی و همه وقت، نمی تواند سندی بر مشروعیت، حقانیت و اصولیت کسی یا امری باشد؛ پس نباید به همچو احراز موقف هائی، دلخوش نموده، و جهت تأیید و جلب حمایت دیگران، چه بسا برای کتمان واقعیت ها و انحرافات خود، بدان تمسک جست! حال که « مخاطبین ما » نتوانسته اند با تمسک به **احراز موقف** و پناه گزینی بیمورد در کنار دیگران، برای خود شان وجهه یی کمایی نموده و رد به اصطلاح « اتهام و برچسپ » نمایند، بازهم و افزون بر همه نکات، موارد و توضیحات تا کنونی در این نوشته، ایجاب می نماید تا یکبار دیگر، مسئله « اتهام یا حقیقت » را بطور مشرح و کنکرت، مورد مذاقه قرار داده و اینبار، عمدتاً نه با حرکت از اساسنامه تشکیلاتی یک جریان سیاسی دموکراتیک و از زاویه عام حقوق، بلکه از پایگاه اصول و موازین سیاست انقلابی بوجه خاص، مبانی تئوریک و عملی مسئله را، تصریح و تشریح نماییم؛ و اینهم مستلزم یک میحث جداگانه و خاص می باشد که مطالعه آنرا، به شماره آینده « قطب نما » موکول باید کرد.

حقیقت یا بهتان

در شماره قبلی موارد تخطی « مخاطبین » از اصول و موازین سیاست انقلابی را، تا جاییکه ایجاب می نمود، تشریح و مبرهن ساختیم، که این تخطی، یک واقعیت عینی اثباتی می باشد و نه برچسپ. ضمناً وعده داده بودیم که مبانی تئوریک و عملی این تخطی را، یکبار دیگر و بطور جداگانه و مشرح، مورد مذاقه قرار دهیم؛ یادداشت کنونی به همین منظور، نگارش یافته است. آیا با عدم پابندی به اصول و موازین سیاست انقلابی، اصول و موازین لازمی و انصراف ناپذیر، میشود که بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را به پیش برد؟ اگر جواب به نفی باشد، پس « قطب نما » حق را گفته و بر یک حقیقت بدیهی انگشت گذارده است که بنابراین هیچ جایی برای جدل باقی نمی ماند.

اگر پاسخ مثبت، یعنی ممکن باشد که با عدم پابندی به اصول و موازین لازمی و انصراف ناپذیر سیاست انقلابی، بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را به پیشبرد! در اینصورت، ضرورت انصراف ناپذیر بحث و جدل پیش می آید که می بایست بر زمینه یک مناظره و مناقشه اصولی، به پرسش مطروحه، پاسخ علمی و منطقی مبتنی بر اصول شناخته شده انقلابی، که شواهد و قراین عملی تاریخی هم، آنرا ثابت نمایند، ارائه کرد. تنها بدینوسیله می باشد، که میتوان مرز تمایز میان صحیح و سقیم را ترسیم، و واقعیت و حقیقت را از اتهام و برچسپ تمییز داد؛ اما « جبهه... » در همان اعلامیه سیاسی و متعاقباً در شماره های قبلی « قطب نما » به این پرسش، پاسخ داده و گفته است که با زیر پا گذاردن اصول و موازین سیاست انقلابی، نمی توان بار مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را به پیش برد؛ این عین حقیقت است که علما و عملاً به اثبات رسیده است.

حال که « مخاطبین ما » از قبول این حقیقت علمی اثباتی، مصرانه سرکشی نموده، و برآن لفظ برجسپ را اطلاق نموده اند، لازم می افتد تا برای تنویر اذهان مبارک این انقلابیون پرمدعای خویش، همین نکته را اندکی توضیح و استدلال نماییم، و قضاوت را هم باردیگر بخود شان، و بویژه بخوانندگان بسپاریم. از آنجاییکه ما به تغییر و تکامل باور داریم، شاید آنها لجاج فئودالی خود شانرا کنار گذاشته، و در نتیجه، بر يك واقعیت سرسخت و يك حقیقت هر چند تلخ، تمکین نمایند!

باری، این حضرات باید دانسته باشند که جامعه انسانی، همانند هر موجود جاندار، يك ارگانيسم زنده، متحرك، پویا و بنابراین، در حال تغییر و تکامل میباشد؛

اینها باز هم، باید فراگرفته باشند که حرکت و تغییر این ارگانيسم، نه تصادفی، نه ملهم از مشیئت آسمانی (ماورای طبیعی)، بلکه برحسب دیناميسم درونی، یعنی بروفق قانونمندی های عینی تکامل صورت می گیرد. با کشف همین قوانین است که انسان ها (اعضای جامعه) بطور آگاهانه و هدفمند، در امر تغییر و تحول و در تسریع روند تکامل، نقش خود شانرا ایفا، و در فرایند آن نیز، همواره به مراحل پیشرفته شناخت نایل میگردند؛ شکی نمی توان داشت که این مسئله را، هر دانش پژوه، بویژه هر مبتدی در سیاست و اندیشه انقلابی باید بداند، زیرا ندانستن یا بگذارید بگوئیم، نفي و انکار آن، جزء کوايتيسم، متافيزيسم، ... و در يك کلام، ایده آلیسم ناب ارتجاعی، معنای دیگری نخواهد داشت.

با کشف همین قانونمندی تکامل اجتماعی، با کاربرد خلاقانه و هدفمند آن بعنوان يك ضرورت انصراف ناپذیر در امر تغییر و تحول است که بشریت مترقی، از آن حالتی که در آن مقهور اوضاع و شرایط طبیعت و وابسته به مواهب آن بود، بیرون جهیده و به قلمرو اختیار پا میگذارد؛ با پیمودن آگاهانه و هدفمند، با تکاپوی خستگی ناپذیر و مجاهدت مستدام برای تسریع همین روند تکامل جامعه است، که انسان آگاه و پیکارگر، همه قید و بند های بازدارنده بجلو را بدور افکنده، نیرو های طبیعت را مهار نموده و در نتیجه، از بندگی طبیعت، از فرودستی و زنجیر های اسارت در جامعه، به سروری و آزادگی میرسد.

همه این تلاش، تکاپو و مجاهدت برای غلبه بر موانع و محدودیت ها و برای رهایی از زنجیر هاییکه سد راه رشد و حرکت پیشرونده بشریت مترقی میگردند، فقط و فقط بر حسب ضرورت بعنوان يك جبر مقاومت ناپذیر، يك انگیزه و بلاخره موتور همین حرکت و تکاپوی آزادیخواهانه، صورت می پذیرد؛ از همین جاست که میگویند، آزادی، درك ضرورت است؛ یعنی ضرورتی که به آگاهی و آزادی مبدل میگردد. اکنون میکوشیم انطباق همین تفکر آمده در مقدمه موجز بالا را، بطور مشخص در رابطه با موضوع مورد بحث خود، نشان داده، و برپایه براهین علمی و منطقی و با ارائه مدارک اثباتی، بلاخره آن حکم صادره خویش را مستدل نماییم که ابتدا در اعلامیه سیاسی « جبهه... » و سپس در « قطب نما » درج شده است. در « قطب نما » آمده است:

آنها (یعنی انشعابگران) فقط و فقط پس از نشر فراخوان « کمیته تدارك... » جذب شدند، تا اینکه بار پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، که لازمه آن، پابندی انصراف ناپذیر به اصول و موازین سیاست انقلابی میباشد، برای شان گران آمده و در نهایت « جبهه... » را به شیوه ایکه به هیچ معیاری قابل قبول نمی باشد، ترك نمودند، یعنی اعلام (جبهه ای در جبهه) نمودند.

این گفته را « مخاطبین ما » به زعم خود شان، اتهام و برجسپ دانسته اند! این نظر همین حضرات میباشد؛ و بمصداق همان سخن معروف، هیچ "کسی" نمی گوید که دوغ من ترش است!

البته مراد کسانی میباشند که بخاطر منفعت خودی، چشمان شانرا بر واقعیت ها بسته و در نتیجه، با حقیقت که فقط بر اساس جستجو در واقعیت، قابل دسترسی و شناخت است، هیچ پیوند و مرادده ای نداشته باشند. به همین علت است که من عبارت "کس" را در ضرب المثل بالا، در میان گیومه آورده ام.

اما برای اینکه خوانندگان بتوانند قضاوت کنند که در این میان، دوغ کی ها ترش است، ایجاب می نماید تا موضوع مورد نقاش را، توضیح، استدلال، و مدارک اثباتی خود را هم، ارائه داشت؛ در غیر آن، شناخت و اثبات حقیقت و بر این مبنای قضاوت چه بسا برای کسانی که ناظر بر واقعیت هم نبوده اند، میسر نخواهد شد.

حق با کیست؟ کی ها راست می گویند؟ و چه کسانی برچسپ می زنند؟ برای پاسخ به این پرسش ها، لازم می افتد تا ابتدا جنبه تئوریک موضوع را تا جاییکه لازم باشد، شگافته و سپس عملکرد انشعابگران را در پرتو آن، به ارزیابی گرفته و مدارک اثباتی آنرا هم، ارائه نماییم؛ این روش، چنانچه روشن است، شیوه و متدولوژی علم میباشد که ما خود را به پیروی از آن، موظف و متعهد میدانیم، زیرا حرف مفت، ادعای محض، شعار توخالی و بلاخره برچسپ و بهتان را، هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد.

باری، ما گفته ایم که لازمه پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، پابندی انصراف ناپذیر به اصول و موازین سیاست انقلابی میباشد.

پیروی از همین اصل غیر قابل اجتناب که خود محصول شناخت علمی جهانشمول و پراتیک انقلابی بشریت مترقی و آزادیخواه میباشد، بر هر نیرویی که خودش را مبارز و انقلابی می داند، حتمی و ضروری میباشد؛ تخطی از آن، به هیچ معیاری، قابل توجیه و پذیرش نمی باشد. چنانچه این تخطی توسط فرد یا نیرویی که مدعی پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه انقلابی میباشد، صورت پذیرد، در آنصورت ادعای همان فرد یا همان نیرو، چیزی بیش از حرف و لاف زنی، معنای دیگری نخواهد داشت؛ و به همین لحاظ است که این قماش آدم ها و نیرو ها را، در ادبیات انقلابی، در بهترین حالت، انقلابیون لفظی می نامند، یعنی در حرف شعار انقلابی، ولی در عمل چیز دیگری! که این خود، رویهمرفته یکی از جلوه های اپورتونیسم میباشد، زیرا آن فرد یا نیروی مدعی، پیوند میان حرف و عمل را، مطلقا نا دیده گرفته و یا هم آگاهانه و نا آگاهانه، تخطئه نموده است.

وحدت دیالکتیکی حرف و عمل، دانستن و عمل کردن، تئوری و پراتیک، یک اصل اساسی شناخت میباشد. با شناسایی و کاربرد عملی همین اصل است که بشریت مترقی، در پروسه پراتیک - شناخت - پراتیک ... همواره مرزهای ناشناخته ای را درنور دیده و با گشودن افق های نوین هر دم به قلمرو اختیار میرسد.

دیالکتیک دانستن و عمل کردن، استنباط علمی همین حرکت شناخت بعنوان یک پروسه و تبلور گویای آن میباشد؛ این دو رکن مرتبط بهم و تفکیک ناپذیر شناخت است که ندانستن، تغافل یا نادیده انگاشتن هر یکی از آن در زندگی عملی، یا بعبارت علمی در عرصه پراتیک که حوزه های آزمون علمی، تولید اجتماعی و مبارزه طبقاتی را احتوا می نماید، انسان را سرانجام، اسیر ایده های اوهام پرستانه، فئالیسم و متافیزیسیم میسازد.

آری، در همه این عرصه ها، فهم دیالکتیک دانستن و عمل کردن و تمکین عملی برآن، شرط انصراف ناپذیر تئوری شناخت میباشد. دراین رابطه، هرچند نقش پراتیک بعنوان عنصر تعیین کننده و اساسی،

بلامنازع و بدور از جدل است، زیرا با حرف محض، موعظه، لاف زنی و باد در غیغب انداختن ها، هیچ تغییری بعمل نیامده و هیچ شناختی هم، حاصل نمی گردد. با این وجود اما، تنها بر زمینه تأمین عملی همین دو رکن است، که تئوری شناخت عملاً بعنوان یک تئوری علمی، عینیت مییابد. همین استنباط علمی است که باز هم، مصداق گویای خودش را در این اصل یا فرمول علمی جهانشمول نشان میدهد، که هیچ جنبش انقلابی نمی تواند، بدون تئوری انقلابی وجود داشته باشد. یعنی نمی شود بدون پابندی به اصول و موازین سیاست انقلابی، مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع را به پیشبرد.

"مخاطبین" بفوریت خواهند گفت که ما این گفته را فراگرفته ایم و بدان باور داریم! حقا که اینان این اصل را شنیده اند، ولی افسوس صد افسوس که آنرا اما، هضم نکرده و فرا نگرفته اند؛ و این کافی نیست، زیرا ما در سطور بالا، چنانچه ملاحظه می نمایم، از وحدت دیالکتیک دانستن و عمل کردن بمثابة یک کل لایتجزاء در پروسه مبارزه طبقاتی صحبت نموده و چه بسا، تأکید نمودیم که در این رابطه، عمل کردن، یعنی پراتیک، نقش اساسی و تعیین کننده را ایفا مینماید. حال اینان هر قدر که بر فهم این مقوله تأکید نمایند، مادامیکه اما، بدان عمل نکرده و یا عمل شان با گفتار شان متناقض باشد، نتیجه اش، نفي همان پرنسپ علمی انقلابی میباشد؛ و این امریست که ما، در همان نشست غیر قانونی 9. 11. 2002 و متعاقباً در اعلامیه رسمی "جبهه..." بر آن انگشت گذارده و بخاطرش، ایشان را سرزنش نموده ایم که اینان اما، متأسفانه هنوز هم که هنوز است، آنرا نفهمیده یا نمی خواهند بفهمند، چون مرغ شناخت شان، یک لنگ دارد! و این ریشه در سوپژکتیویسم و در دوآلیسم خرده بورژوازی ایشان دارد که در عرصه سیاست، در شکل اپورتونیسم تبلور مییابد. اگر "مخاطبین ما" واقعا فهمیده و پذیرفته بودند که هیچ جنبش انقلابی، نمیتواند بدون تئوری انقلابی وجود داشته باشد (عکس این معادله هم درست است) حکم ما را که گفته ایم « لازمه پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، پابندی انصراف ناپذیر به اصول و موازین سیاست انقلابی میباشد » باید درک نموده و آنرا برجسپ نمی دانستند، زیرا همین گفته ما، بیان گویای تز بالاست که میگوید: هیچ جنبش انقلابی، بدون تئوری انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد.

لازمه پیشبرد یک مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، در دورانی که ما به سر می بریم، بدون هیچ تردیدی، گزینش یک سیاست انقلابی رهایی بخش ملی و پراتیک متناسب بدان میباشد؛ اینجا هیچ اما و اگر وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد.

برای ثمر بخشی یک چنین مبارزه انقلابی، از نظر من، حتی همین دو عنصر یاد شده هم، کافی نیست، زیرا ایجاب می نماید تا نکته دیگری را نیز بعنوان یک فاکتور مستقل، وارد معادله کرد، تا بر زمینه ترابط همه این جوانب مورد بحث، و انطباق عملی آن بر شرایط عینی، بتوان در تئوری، به نتایج کار و پیکار انقلابی امیدوار بوده و براین مبنا، عملاً هم، در کنار سایر نیرو ها، سهم خویش را برای رشد و ارتقای شعور سیاسی توده های زحمتکش و تحت ستم، و بسیج شان در راستای یک مبارزه آزادیبخش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، ایفا نموده و به دورنمای آنهم امیدوار بود.

آری، می خواهم بگویم که تنها دانستن و عمل کردن حتی با داشتن نیت خوب و عالی، در امر پیشبرد و پیروزی یک مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، کافی به نظر نمی رسد، زیرا افزون بر اینها، بایست آن مهارت و درایت لازم برای کاربرد عملی و خلاق دانستن در واقعیت عینی را، در خویش پرورانیده و در عمل به اثبات رسانید؛ تا بدینوسیله، دانستن ها، در پروسه انطباق عملی بر اوضاع و

شرایط عینی به اثبات رسیده و بر این زمینه، خود درک و شناخت ما هم تکامل یابد؛ به سیاق دیگر، باید بتوان بر زمینه تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، دانستنی های خود را با اتخاذ روش ها و تاکتیک های مناسب در هر مقطع و شرایطی، و دستیابی به ابزار های لازم، در جهت تغییر واقعیت نامطلوب که عبارت از پیشرفت و پیروزی در امر مبارزه میباشد، بکار بست.

آنانیکه به مبارزه انقلابی در امر آزادی انسان و تکامل جامعه، بمثابة يك علم مي نگرند، مي پذیرند که عناصر و فاکتور های یاد شده بالا، جزئی از همان اصول و موازین سیاست انقلابی میباشند که ما، پابندی بدان را، حتمی، ضروری و انصراف ناپذیر ارزیابی نموده ایم.

این اصول و موازین اما، با منش انارشیستی و توطئه گرانه، با دغلكاري و دروغگويي و بلاخره با نگرش و عمل اپورتونیستی، هیچگونه پیوندی نداشته و نمی توانند داشته باشند؛ این حقیقت بدیهی را برچسپ و اتهام قلمداد کردن، آنطوریکه « مخاطبین ما » در 7 اکتبر می نمایند، یا بیخبری از الفبای اصول و موازین سیاست انقلابی است، و یا هم بیازی گرفتن همان اصول!

آنکه نمیداند و خطا میکند، خطاکار است؛ اما آنکه می داند که خطا میکند، و در پوشانیدن آن اصرار می ورزد، تبهکار است!

در همین جا، بار دیگر باید قید نمود که ما « مخاطبین » خویش را، نه در پشت سر و در غیاب و بعد از مقاطعه سیاسی، بلکه قبل از انشعاب، یعنی در هنگام حضور شان در کنار ما در « جبهه... »، به دروغگویی، جعل کاری و توطئه متهم نموده، و حقیقت آنرا هم در همان زمان، به اثبات رسانیده ایم؛ ما نه تنها این مسایل را در مباحثات سیاسی در نشست 25 ماه می با ایشان در میان گذارده ایم، بلکه برای متقاعد ساختن ایشان از خلال پیشبرد يك مبارزه درونی، همچنان سند متذکره ادعا ها و واقعیت ها را در اگست 2002 که هنوز در « جبهه... » حضور داشتند، نگاشته و در دسترس اینان و همه اعضای « جبهه... » قرار داده ایم؛ در این سند در مبحثی بعنوان « تبیین مفاهیم در قلمرو اندیشه و عمل » اساس تئوریک مفاهیمی از قبیل دروغ، جعل کاری، و توطئه را تا جاییکه ایجاب می نمود، شکافته و کاربرد آنها را در قبال ایشان، مستدل نموده و به اثبات رسانیده ایم. همه اینها بخشی از مبارزه درونی در « جبهه... » بوده است که به همین لحاظ، انتشار بیرونی نیافت؛ اما اینان در تحت تأثیر همین مبارزه که ما طی آن، دزد را بمعنای واقعی کلمه با پشتاره گیر کرده بودیم، یعنی با روشن شدن ماهیت حقیقی عملکرد های شان، عرصه را برای خود تنگ یافته و بنابراین، فرار را بر قرار ترجیح دادند؛ اینان بجای گزینش شیوه انقلابی انتقاد و انتقاد از خود، به توطئه متوسل گردیده و در يك حرکت انارشیستی و کودتاگرانه، « جبهه... » را در برابر يك امر انجام یافته قرار دادند که مفهومش غیر از همان (اعلام جبهه ای در جبهه) چیز دیگری نمی توانست باشد؛ و این مسئله ایست که ما، ضمن نشان دادن عوامل و انگیزه ها، آنرا بطور همه جانبه طی يك اعلامیه مفصل سیاسی ارزیابی و در قبال آن، موضعگیری سیاسی نمود ایم.

اینان اما، با نادیده انگاشتن همه این اسناد و روند مبارزه درونی «جبهه... » فقط و فقط به « قطب نما » شماره اول اشاره نموده، و بدینوسیله جریان مبارزه درونی در « جبهه... » و اسناد مربوطه آن، یعنی پس منظر مسایل مورد نقاش را عملاً مسکوت گذارده و به خواننده گویا تلقین می نمایند که ما در « قطب نما » به ایشان برچسپ زده ایم !!!

بهرحال در ارزیابی کنونی، بیش از این به مسایل گذشته اشاره نمی کنیم.

در اینجا قبل از اینکه به جنبه دیگر بحث - همانطوریکه قبلا در آغاز این نوشته وعده داده ایم، یعنی به (ارزیابی عملکردها) وارد شویم، بایست توضیحات تا کنونی پیرامون جنبه تئوریک مطلب مورد بحث را بطوری فشرده جمع‌بندی کرد:

استنباط نهایی از این جنبه بحث، اینست که رابطه دیالکتیک میان حرف و عمل، دانستن و عمل کردن و تئوری و پراتیک را نباید در تمامی مسایل زندگی، چه بسا در رابطه با مسایل مبارزه انقلابی، هیچگاه و تحت هیچ شرایطی مخدوش کرد. جدیت و مصداقیت هر فرد، نیرو و جماعتی انسانی بطور عام، فرد، نیرو و جماعت انقلابی بطور خاص، به رعایت انصراف ناپذیر این اصل جهانشمول بستگی مییابد. معیار اثبات جدیت و مصداقیت هم، نه حرف مفت، لاف زنی و شعار پردازی، بلکه سعی و عمل انسانی یعنی پراتیک میباشد. از اینجاست که میگویند پراتیک، معیار حقیقت است؛ همین مسئله را ما در اعلامیه سیاسی و سپس در «قطب نما» شماره اول، با عبارت «لازمه پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، پابندی انصراف ناپذیر به اصول و موازین سیاست انقلابی میباشد» بیان و بازهم در اینجا، بر آن تأکید می‌داریم. معنای این عبارت، همان حقیقت علمی جهانشمول است که می‌گوید:

بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. نمی‌شود که در حرف به تئوری و اصول و موازین انقلابی اذعان داشته، بهترین و زیباترین برنامه‌های مبارزاتی و دقیق‌ترین اساسنامه‌های تشکیلاتی را همانند وسایل آرایش بدست گرفته، اما در عمل همه را مخدوش و زیر پا گذارد. مبادرت به اینکار، توسط هر کسی که باشد، نقض رابطه حرف و عمل، دوآلیسم، موعظه‌گری محض، روده‌درازی و اپورتونیسیم میباشد.

اکنون برای اینکه خواننده بتواند قضاوت نماید که کی‌ها راست میگویند و چه کسانی برجسپ می‌زنند، ناگزیریم - چنانچه وعده داده ایم - به ارزیابی مشخص از عملکرد «مخاطبین» در رابطه با موضوع مورد مناقشه بپردازیم؛ اینکار می‌باید در اینجا، بطور کنکرت و با ارائه دلیل و برهان اثباتی بعمل آید.

بحث کنونی پیرامون عملکرد اینان، منحصر به همان جلسه غیر قانونی اخیر در 9. 11. 2002 میباشد که نتیجه اش، انشعاب یا اعلام جبهه در جبهه بوده است. ما همین عملکرد کودتاگرانه اینان را، بلافاصله طی اعلامیه ای رسمی، نقض اصول و موازین سیاست انقلابی دانسته و محکوم نمودیم. ما در آن اعلامیه، از حرکت کودتایی، بلانکیسم، انارشسیسم و اپورتونیسیم ... صحبت نموده و همه را نافی اصول و موازین انقلابی مندرج در اساسنامه «جبهه» ارزیابی نموده ایم. آیا ما در این حکم و قضاوت خود حق بجانب میباشیم، و یا اینکه این قضاوت، چنانچه آنها میگویند، یک اتهام و برجسپ است؟

پاسخ به همین سوال، مسئله را روشن میسازد؛ احتمال دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچ تردیدی وجود ندارد که توطئه‌گری و بلانکیسم، انارشسیسم و اپورتونیسیم، چنانچه ما قبلا هم در همان اعلامیه سیاسی بیان داشته ایم، نه تنها که هیچگونه پیوندی با اصول و موازین انقلابی نداشته و نمی‌تواند داشته باشند، بلکه برعکس پیشبرد مبارزه اصولی انقلابی، بطور اجتناب ناپذیر با مبارزه بر ضد همه همین گرایش‌های انحرافی پیوندی ناگسستنی دارد؛ بعبارت دیگر مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، نمیتواند جدا از مبارزه علیه اپورتونیسیم و دیگر گرایش‌های انحرافی مشابه آن باشد.

اعلامیه سیاسی « جبهه... » مدتها قبل از تأسیس « قطب نما » با بیان صریح همین اصول و با تأکید قاطعانه بر آن، عملکرد همین اعضای سابق « جبهه... » یعنی « مخاطبین » را مغایر اصول و موازین سیاست انقلابی دانسته و آنرا محکوم نموده است، که با سکوت ایشان مواجه شده است.

برخی از همین عملکرد های اینان را، بطور آشکار و مستند در نشست های رسمی « جبهه... » به نقد کشیده ایم، که با اعتراف ضمنی، با سکوت و با پناه گزینی اغواگرانه ایشان در پشت شعار تعلق به يك مليت تحت ستم مواجه شده است. متعاقبا آنها نامه ای به اعضای « جبهه... » نوشته و در آن مدعی گردیدند که ایشان به ناحق به دروغگویی، جعلکاری و توطئه گری متهم گردیده و بنابراین، همه را اهانت در حق خویش قلمداد نمودند!

در پاسخ به اظهارات همین نامه و برای تأکید بر جدیت و ضرورت پیشبرد يك مبارزه اصولی درونی، که يك امر مسلم در يك تشکل سیاسی چه بسا انقلابی میباشد، ما سند « ادعا ها و واقعیت ها » را نگاشته و در دسترس همه اعضا و مسئولین « جبهه... » قرار دادیم که « مخاطبین » ما هم، هنوز اعضای « جبهه... » بودند؛ یعنی سند نامبرده، نه پشتگویی و نه در غیاب ایشان و پس از مقاطعه، بلکه در موجودیت ایشان در « جبهه... » نگارش یافته و در درون « جبهه... » پخش گردیده است. در این « سند » ضمن مباحث بسیار مفصل، مبحثی هم به عنوان « تبیین مفاهیم در قلمرو اندیشه و عمل » آمده است که در آن، همان مفاهیم مثل دروغ، اتهام، توطئه... که ایشان همه را در حکم اهانت بخویش تلقی نموده بودند، از نظر تئوریک بررسی گردیده و وجوه انطباق آن بر عملکرد های اینان در « جبهه... » نشانی و مستدل گردیده است. در تحت تأثیر همین نوشته میباشد که ایشان بجای مبارزه، به بهانه جویی ها متوسل گردیده و با تعویق انداختن جلسات « جبهه... » بلاخره همان جلسه 9 . 11 . 2002 را دزدانه، برخلاف مصوبه قبلی « جبهه... » و برخلاف اصل اساسنامه آن، و آنهم به شیوه ای که در پایین بدان خواهیم پرداخت، فراخواندند؟!؟!!

ما مخاطبین خویش در 7 اکتبر را زمانیکه عضویت « جبهه... » را داشتند، به انارشیسم متهم ساخته ایم؛

چرا ؟ دلیل و مدرک اثباتی این « اتهام » چیست؟ بلاخره آیا این فقط حرف ماست، یا اینکه 7 اکتبر خودش بدان معترف میباشد؟

آنها با برگزاری جلسه غیر قانونی 9 . 11 اصول و موازین سیاست انقلابی و از جمله اساسنامه خود « جبهه... » را بطور کاملا بی شرمانه زیر پا گذاردند، که این عمل ایشان بدون هیچ اما و اگر، يك حرکت به تمام معنا انارشیستی بود.

آنها آخرین نشست « جبهه... » یعنی جلسه ماقبل 9 . 11 را بطور اعلام نیافته ای تحریم نمودند، تا شبی که فردای آن جلسه برگزار می شد، هیچگونه دلیل و معذرت حاکی از عدم حضور در نشست قبلا به تصویب رسیده توسط « جبهه... » پیشکش ننموده، طوریکه مسئول تشکیلاتی، تا آخرین لحظات، انتظار اطلاع ایشان را داشته است، چون معمولا یکجا باهم به مجالس « جبهه... » می آمدند.

مسئول تشکیلاتی با حضور تنهایی در نشست « جبهه... »، آن حرکت ایشان را با عصبانیت آشکار که از جریحه دار شدن غرور خود هم یاد می نمود، علنا انتقاد نمود؛

به هر حال، این نشست بدون حضور آنها، بر وفق اصول اساسنامه « جبهه... »، در حضور هیأت مسولان برگزار گردیده و یکی از مصوبات مهم آن، تشکیل کمیسیونی بود برای تدوین پلتفرم

« جبهه...» که از سه طرح پیشنهادی استفاده نموده باشد، تا بررسی و تصویب آن در نشست بعدی که بر زمان و محل آن، رسماً توافق بعمل آمد، عملی گردد.

اما « مخاطبین » با نادیده انگاشتن آخرین نشست « جبهه... » که خودشان در آن حضور نداشتند، با نادیده گرفتن مصوبه پیرامون کمیسیون تدوین پلتفرم و زمان و محل برگزاری نشت بعدی، جلسه غیر قانونی 9 . 11 را بطور کاملاً خودسرانه و آنهم در يك محل دیگری برگزار نمودند؟؟!!

آنها برای اینکار، هیچ دلیل، حق و مجوزی نداشتند، زیرا بموجب اصول اساسنامه، فراخوانی جلسات « جبهه...» فقط و فقط از وظایف هیأت مسولان میباشد، نه اینکه هر عضو « جبهه... » به میل و سلیقه خودش، هر زمان و در هر جایی که خواسته باشد، نه تنها دعوت به جلسه نماید، بلکه تصامیم قبلاً به تصویب رسیده توسط « جبهه... » را نیز بدور انداخته و زیر پا نماید!!!

در فصل ششم اساسنامه، بند 6 - تشکیلات، ماده های (ب و ج) می خوانیم :

ب : انعقاد رسمی جلسات سراسری که هیأت مسولان فرامیخوانند، با نصاب اکثریت (دو ثلث) اعضای « جبهه... » صورت می پذیرد.

ج : تصامیم و مصوبات هر جلسه برای پیشبرد وظایف عملی « جبهه... » اعتبار رسمی داشته و مرعی الاجرا میباشند.

همچنان در فصل چهارم زیر عنوان وظایف اعضا، ماده (ب) آمده است :

ب : پیروی از تصامیم و خواست اکثریت در « جبهه... » وظیفه هر عضو میباشد.

باری، عملکرد ایشان، تخطی آشکار از هر نظم، دسیپلین و هر پرنسیپ یک حرکت سازمانیافته جمعی و چه بسا، از اساسنامه تشکیلاتی یک جریان دموکراتیک انقلابی بوده و بنابراین، یک عمل و حرکت مطلقاً انارشستی میباشد، که نه تنها موجودیت و تحمل آن در یک تشکل انقلابی، نافی خصلت انقلابی میباشد، بلکه مدارا یا همراهی با چنین طرز نگرش و شیوه عمل هم، اصول سیاست انقلابی را نقض و مبارزه انقلابی را هم، سرانجام قلب ماهیت می نماید؛ و این امریست که ما با صراحت و قاطعیت لازم در قبال آن، موضع خود را اعلام نموده ایم، که اعلامیه سیاسی « جبهه... » بیان گویای آن میباشد.

و این همان مسئله ایست که « قطب نما » شماره اول هم، بدان اشاره می نماید؛ اما نه فقط

« قطب نما » بلکه خود 7 اکتبر، که « مخاطبین » ما خودشانرا هیئت تحریرش معرفی نموده اند!

باری، در همان 7 اکتبر شماره دوم، صفحه 35 ضمن گزارشی به نشست سالانه (کنگره)، زیر عنوان گزارشی مختصر از فعالیت های « جبهه... » از بدو تأسیس، می خوانیم :

تاریخ تدویر آن جلسه (19) اکتبر معین شده بود که بنا به پیشنهاد عده ای از اعضای « جبهه... » بتاريخ (26) اکتبر به تعویق افتاد و بعد خلاف اصول تشکیلاتی مندرج در اساسنامه، تاریخ و محل تدویر جلسه بدون کدام دلیل موجهی از جانب عده ای از اعضا « جبهه... » بتاريخ 9 . 11 . 0 2002 به شهر فرانکفورت، تغییر یافت. (تأکید از من است)

آری، این همان جلسه غیر قانونی 9 . 11 . 2002 میباشد که ما با حضور در آن، بارها و بارها خاطر نشان نمودیم، که آنرا نه پذیرفته و حضور ما هم، فقط برای موظف نمودن متخلفین بقبول و رعایت اصول اساسنامه میباشد و نه بیش .

اینست اعترافی که 7 اکتبر می نماید!

و این هم، همان مسئله ایست که ما ابتدا در اعلامیه، و سپس در « قطب نما » شماره اول آنرا بیان نموده ایم .

حال پرسش اینست که گفتار ما برجسپ و اتهام است ، یا اعترافات خود 7 اکتبر؟! از قدیم الایام گفته اند که دروغگو حافظه ندارد. ممکن است با دروغ، حيله، نیرنگ و توطئه، چند صباحی زندگی نموده و چند نفری را هم برای مدتی بتوان فریفت؛ ولی به یقین که نمی شود همه را و برای همیشه گول زده و تحمیق کرد. اینگونه اخلاقیات و شیوه های عمل، نه تنها با سیاست و مبارزه انقلابی هرگز خویشاوندی ای نداشته و نمی تواند داشته باشد، بلکه آدمک های متصف به چنین سجایای زشت هم، شایسته هیچگونه تقدیر و احترام انسانی نمی گردند. ما مخاطبین خود در هیئت تحریر 7 اکتبر را به توطئه گری و بلانکیسم متهم ساخته ایم، چرا و دلیل آن چه می باشد؟

باید مجدداً خاطر نشان ساخت که عملکرد های « مخاطبین » در رابطه با چگونگی فراخوانی جلسه 9 . 11 . 2002 که منجر به انشعاب در « جبهه... » گردید، تداوم عملکرد پیشینه شان مبنی بر دروغ، تحریف، جعلکاری و توطئه در « جبهه... » می باشد؛ در آنزمان دزد با پشتاره بدام افتاده و افشاگری های جلسه 25 مای 2002 جایگاه حقیقی شان، یعنی اوج سقوط و انحطاط سیاسی آدم های پر مدعا و از خود راضی را، به نمایش گذاشت، که سند « ادعا ها و واقعیت ها » بیان اثباتی و مدون گذشته اینان در « جبهه... » می باشد.

با سیر عملی رویداد های جلسه 25 مای و متعاقباً با نوشته « ادعا ها و واقعیت ها »، برای این آدم ها عملاً دیگر هیچ وجهه شایسته و هیچ قابلیت برای بقا و مانور - مگر انتقاد صادقانه و شرافتمندانه از خودشان - باقی نمانده بود. از همین جا به بعد است که با چند فریب خورده که با هم یکجا به « جبهه... » آمده بودند، در جستجوی راهی برای فرار بودند و سرانجام با برگزاری توطئه گرانه همان جلسه بقول خود 7 اکتبر، فاقد هر گونه اعتبار 9 . 11 . 2002، روند انحلال تکمیل شده و آنها بدینوسیله (جبهه ای در جبهه) را اعلام نمودند!!!

این جلسه، چنانچه ما بارها بدان اشاره نموده و خود 7 اکتبر هم بدان اعتراف نموده است، بخاطری غیر قانونی و بنابراین فاقد هرگونه اعتبار عملی بود، که با زیر پاگذاشتن مصوبات جلسه قبلی و مهمتر از آن، برخلاف اصول اساسنامه « جبهه... » دایر شده بود، طوریکه ما از همان آغاز بارها بر این مسئله تأکید نمودیم که حضور ما، نه به خاطر همراهی با انارشیست ها و انحلال طلبان، بلکه برای جلوگیری از يك حرکت انحرافی و غیر انقلابی و متقاعد ساختن متخلفین به رعایت اصول اساسنامه « جبهه... » می باشد؛ و اساسنامه « جبهه... » چنانچه می بینیم، دعوت، تدارک و برگزاری جلسات « جبهه... » را از وظایف و مسولیت های هیأت مسولان میداند، نه هر فرد عضو که به میل و هوا و هوس خود، جلسات را برگزار و تصامیم و مصوبات رسمی قبلی را بدور انداخته، و بدینسان خواست و اراده خودش را اعمال نماید!

باری، این تخطی غیر قابل انکار که حتی خود 7 اکتبر بدان معترف شده است، توسط آنها عملاً بوقوع پیوست و ما هم، آنرا در همان « جلسه 9 . 11 » آشکا را يك حرکت انارشیستی و کودتاگرانه ارزیابی نموده و مرزبندی خویش را با متخلفین، اعلام و آن جلسه را، چنانچه از همان آغاز خاطر نشان نموده بودیم، فاقد اعتبار دانسته و ترك نمودیم، زیرا اگر آن جلسه براساس نقض صریح اساسنامه و با پیریزی

يك توطئه روشن برگزار گردیده است، بنابراین نمی تواند هیچگونه اعتبار رسمي داشته و در آنصورت، جلسه « جبهه... » هم نمی باشد؛ و ما هم همین « جلسه » را ترك نموده ایم نه غیر.

اما این توطئه ایکه قبلا طراحی شده بود کدام است؟

يکي از « مخاطبين » دو مرتبه با درخواست به تعویق انداختن عملي نشست « جبهه... » و آنهم به بهانه هاي واهي، ولي در عين حال تلاش مینماید تا عده اي از اعضاي « جبهه... » را با طرح کودتايي خود همنوا سازد. وي هدف خود را بنا بر مرآوده شخصي قبلي، با يکي از اعضاي « جبهه... »، با این عبارت صريح که بیاید فلانی ها را از « جبهه... » بیرون بیاندازیم! در میان میگذارد.

این طرح توطئه اما، توسط عضو « جبهه... » با قاطعیت رد و تقبیح میگردد؛ بنابراین اعضاییکه از این طرح اطلاع حاصل نموده بودند، اصلا در نشست 9. 11 حاضر نگردیده و متعاقبا این مسئله را، به اطلاع « جبهه... » رسانیدند.

توطئه گران، برای نیل به هدف خویش، يکي از اعضاي « کمیته تدارك » را که دیگر هیچوقتي در جلسات « جبهه... » حضور نداشت، به جلسه 9. 11 آورده بودند! آنها يکي از شاملین فراخوان را که بعلت مریضي عملا در « جبهه... » نقشي نداشته و اصلا عضویت « جبهه... » را نداشت به «جلسه » 9. 11 آورده و جالب اینکه در پاسخ به این سوال که چرا محل جلسه را تغییر داده اند، مریضي همان شخص را بهانه آوردند که بایست جلسه در محل سکونت وي دایر میگردید؟!؟!

آري، ما در خود همان جلسه، و با استناد به اصول اساسنامه، عمل « مخاطبين » را يك حرکت انارشیستی کودتاگرانه و يك توطئه رسوا، ارزیابی نموده و آن جلسه را، چنانچه از همان آغاز بیان نموده بودیم، ترك کردیم. سپس در فاصله دو هفته جلسه برهم خورده « جبهه... » را رسما دایر نموده و در آن، حرکت 9. 11 اعضاي سابق را به بررسی گرفته و به اتفاق آرا تصاميمي اتخاذ گردید که همه را بغرض اطلاع عمومی، ضمن اعلامیه مفصلي به نشر رسانیدیم.

برای مسولین آن حرکت انارشیستی و توطئه گرانه که عملکرد هاي قبلي شانرا نیز، همه بخاطر داشتند، نمی توانست دیگر جايي در « جبهه... » وجود داشته باشد. برای این عده، چنانچه بار ها یادآور شده ایم، هدف وسیله را توجیه می نماید. این شیوه نگرش و عمل توطئه گرانه، در ادبیات سياسي، به بلانکیسم شهرت دارد که ما هم در اعلامیه، از آن صحبت می نماییم.

به همین سان ، ما « مخاطبين » را به اپورتونیسیم متهم ساخته ایم ، چرا ؟

ارزیابی و قضاوت ما در اینجا، به اصول و موازین يك حرکت دموکراتیک انقلابي استناد دارد که توسط ایشان، بکرات نقض گردیده است؛ آنها در حرف شعار هاي دهن پرکن انقلابي میدهند و در پای اساسنامه انقلابي امضا میکنند، اما عملا زمانیکه منافع فردي، گروهی و قومی شان اقتضا نماید، همه آن اصول را بدور انداخته و قیافه دیگری بخود میگیرند.

آنها در حرف اصول و اساسنامه يك جریان دموکراتیک را قبول می نمایند، ولي در عمل زمانیکه فضا را طور دیگری می یابند، با تخطئه همان اصول، خود را نماینده رسمي خلق افغانستان جا می زنند و برای اینکار از تحریف نام و خصلت اصلي « جبهه... » هم ، ابا نمی ورزند!!!

به چنین طرز نگرش و شیوه عمل که اصول و موازین اعلام شده را هر دم در پای منافع آنی شخصي یا گروهی قربان می نماید، اپورتونیسیم میگویند.

با تبیین خصلت ذاتي همین پدیده و با آزمایش تبارزات گونه گون همین گرایش در پراتیک سياسي یا بهتر بگوئیم، در تجربه عملي زندگی میباشد، که آنرا در اصطلاح شایع، با نان خوردن به نرخ روز مرادف

میدانند، که ترجمه آن در لغت، عبارت از فرصت طلبی میباشد. اما آنها این قضاوت ما را که با مدارک اثباتی غیر قابل انکار توأم میباشد، برجسپ و اتهام نام می گذارند!!!
این را دیگر همه میدانند که مچ دست اپورتونیست ها را گرفتن کار آسانی نمی باشد؛ اپورتونیست ها مردمانی از قماش خاصی هستند. آنها بگونه شتر مرغ عمل می نمایند؛ اگر بگویی شتر هستی بار ببر؛ میگویند مرغ هستم، بال هایم را نمی بینی! اگر بگویی پرواز کن! میگویند شتر هستم هیکلم را نگاه کن!

یکی دیگر از انحرافات خطیر اپورتونیستی « مخاطبین » همانا تخطی آنها از اصول سنترالیسم دموکراتیک میباشد. این اصل نه فقط بمثابة یک پرنسیپ حایز اهمیت اساسی در مبارزه یک تشکل انقلابی و دموکراتیک بطور عام ، بلکه همچنان بعنوان یک اصل بنیادی در اساسنامه خود « جبهه... » ، مورد نظر میباشد، که توسط « مخاطبین » به نحوی آشکار نقض و بدور انداخته شد.

آنها مصوبات نشست رسمی قبل از 9.11 « جبهه... » را که در صدر همه، همان انتخاب کمیسیون تدوین پلتفرم و جریان کار عملی آن میباشد، مطلقا نادیده گرفتند؛ آنها با سرکشی عیان از تصویب « جبهه... » ، نشست 9.11 را توطئه گرانه به محل دیگری انتقال دادند؛ انتقال جلسه 9.11 توسط آنها ، بطور کاملا خود سرانه و انارشستی عملی گردید، یعنی آنها برای اینکار هیچ حق و مجوزی نداشتند ، زیرا چنانچه تذکار یافت، تاریخ و محل برگزاری این نشست، از مصوبات جلسه قبلی بود که توسط ایشان به بهانه های واهی دوبار به تعویق افتاد؛ و این به تعویق افتادن ها چنانچه بعدا روشن شد، همه بخاطری بوده تا با تأمین شرایط مساعد و با انتقال محل جلسه، بلاخره همه را در برابر یک عمل انجام شده کودتا قرار، و بر این مبنا، انشعاب در « جبهه... » را به یک واقعیت اجتناب ناپذیر در آوردند!

تغییر زمان و محل جلسه، در هر فرصتی در صورتیکه دلایل منطقی برایش وجود داشته باشد، بازهم بموجب اساسنامه، از وظایف و مسولیت های هیأت مسولان میباشد، نه اینکه هر عضوی بمیل و رغبت فردی، تضامیم و اراده جمعی قبلی را زیر پاگذارده و خواست و اراده خودش را حاکم نماید!

مخدوش نمودن اصل سنترالیسم دموکراتیک در مبارزه یک تشکل انقلابی را، جزء با یک حرکت انارشستی و اپورتونیستی، با هیچ معیار دیگری نمی توان توجیه نمود. کرنش و همراهی با مسولین همین حرکت هم، توسط هرکسی که باشد، در حکم اپورتونیسم میباشد؛ هیچ تعبیر و توجیه دیگری برای این عملکرد رسوا وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد. چگونه میتوان امر وحدت در « جبهه... » را بدون رعایت تضامیم رسمی آن که با اراده جمعی اتخاذ گردیده اند، تأمین نموده و از آن حفاظت نمود؟ چگونه میتوان بدون پیروی از تضامیم و مصوبات مرکزیت متمثل در هیأت مسولان که بطور دموکراتیک انتخاب شده اند، مبارزه اصولی انقلابی و سازمانیافته را به پیشبرد؟

چگونه میتوان اراده فردی خود را مافوق اراده جمعی قرار داده و بدون هیچ حق و مسولیت تشکیلاتی، دعوت به جلسه و تغییر محل جلسه نموده، و بدینوسیله هیأت مسولان منتخب را، سلب مسولیت و صلاحیت نمود !!!؟

مفهوم اساسنامه چیست و اهمیت آن در امر سازماندهی یک مبارزه آگاهانه و متشکل در یک نهاد سیاسی دموکراتیک و انقلابی چه میباشد؟

نقض سنترالیسم دموکراتیک، یعنی گزینش اندیویدوآلیسم بورژوایی، یعنی تمکین به هوسرانی های انارشستی خرده بورژوامآبانه؛ زیر پاگذاردن اصول اساسنامه، یعنی توسل به لاقیدی، خودسری و محفل بازی؛

با تمسك به چنین گرایش‌ها ناسالم و شیوه‌های عمل، بازهم فکر پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را در خیال خود پروراندن، يك سفاهت عریان میباشد که در تاریخ در اشکال انارشیزم، بلانکیسم و در يك کلام، اپورتونیزم تبارز یافته است.

کرنش یا همراهی با همچو انحرافات خطرناک، به همان پیمانۀ ای بحال مبارزه اصولی انقلابی مضر و مسموم کننده میباشد، که سکوت در برابر آن. زیرا بقا و مجال دادن به همچو اندیشه‌ها و گرایش‌ها انحرافی، مبارزه انقلابی را از مضمون اصلی آن تهی، و تشکلات انقلابی را به محفل‌های هوسبازی، خیمه شب بازی و کلپ‌های توطئه مبدل میسازد.

اینست بنیان اساسی همه دلایلی که بموجب شان، ما با حاملین گرایش‌ها انحرافی، در همان نشست 9. 11 مقاطعه سیاسی نموده ایم؛ چون همه تلاش‌های اصلاح‌گرایانه ما متأسفانه که به ثمر نه نشست، پس برای حفظ «جبهه...» و برای دفاع از اصول اساسنامه و بلاخره به همان دلایلی که در اعلامیه منتشره بنام «جبهه...» انتشار یافته است، تقبل موقعیت تازه ایرا که بر پایه آن، انشعاب در «جبهه...» برنامه ریزی شده بود، اجتناب ناپذیر دانستیم؛ و انشعاب هم در موقعیتی معین، و تحت شرایطی مشخص، تنها می‌تواند بر نیرو و شادابی يك حرکت انقلابی بیافزاید.

پایان بخش اول

تذکر:

بخش دوم "از کوزه همان تراود که در اوست"، چنانچه در دیباچه این مقال آمده است، مختص به نگاشته من بعنوان "نقدی بر دیدگاه ضد امپریالیستی هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)" میگردد؛ در این بخش ضمن رسیدگی به اظهاریه "مخاطبین" ما، که نمایانگر عدم فهم ایشان از ایده‌های اساسی و سیاست حاکم بر آن "نقد..." و قبل از همه، از الزاماتی که در پاسخ بدان، نقد مزبور نگارش یافته است، میباشد؛ همچنان می‌بایست به بازخوانی خود نقد، مبادرت می نمودیم. این کار برای نشان دادن مبانی فکری انحرافی، استنباط غلط، و بویژه نحوه برخورد مغرضانه و غیر علمی ایشان، ضروری می‌نمود که خود رویهمرفته، میراثی بجا مانده از یک بیماری مزمن و شناخته شده مختص به دوران طفولیت "چپ سنتی" در کشور میباشد.

ولی از آنجاییکه "مخاطبین" ما، به همان سرعتی که بعنوان یک "جمع انشعابی و انحلالگر" تبارز نموده بودند، چنانچه انتظار می‌رفت، به همان سرعت هم – البته عمدتاً بعزت تناقضات درونی خودشان – عملاً از هستی تشکیلاتی ساقط گردیدند؛ بنابراین ضرورت نگارش (بخش دوم) "از کوزه همان تراود..." هم، بخودی خود منتفی گردید.

ا. انیس
